حقیقت با ماست ،
در راه شهیدان به پیش !

سازمان رهایی افغانستان

این نوشته برای ارائه در هفتمین محفل به مناسبت روز شهیدان سازمان رهایی افغانستان (۲۱ عقرب ۱۳۷۲) تهیه شده بود اما بعلت کمبود وقت فقط بخشی از آن قرائت گردید. اینك با توجه به اهمیت و فراگیر بودن مطالب نوشته، انتشارات سازمان به چاپ آن مبادرت ورزید تا در اختیار کلیه رفقا قرار گرفته بتواند.

انتشارات سازمان رهایی افغانستان

جدی ۱۳۷۲

حقیقت با ماست،

در راه شهیدان به پیش!

(۲۱ عقرب ۱۳۷۲) درست هفت سال از شهادت رهبر ما داکتر فیض احمد، راهب و گروهی دیگر از رفقای عزیز میگذرد. قلب ما فشرده میشود که کاش آنان میبودند تا اکنون که مردم ما در زنجیر های پلیدتر و سنگینتر اسارت پیچیده شده اند، با خرد و توانایی های نمونه‌ای شان، کشتی سازمان را در توفان عظیم جاری با زبردستی هدایت میکردند. ما این حرفها را از سر فروتنی نمیگوییم. اگر آن خون ها آنچنان نابهنگام بردرفش سرخ پرافتخار سازمان نقش نمی بست، حالا سازمان ما از هر جهت بدون شك در موقعیتی شایسته تر قرار میداشت.

باری نکته اساسی اینست که آیا پس از ریخته شدن خون رفقا، به ندای آنان پاسخی شایسته داده ایم؟ ندای آنان مثل ندای کلیه انقلابیون پرلتری همان است که چه گوارا بیان داشته:

"مادامیکه مرگ ما را غافلگیر کند، مهم نیست، بشرط آنکه فریاد رزم ما به گوشهای دیگری برسد، که دستهای دیگری برای برداشتن اسلحه‌ی ما دراز شوند و انسان های دیگری قدم پیش گذارند تا

آهنگ عزای ما را همراه با صفیر منقطع ماشیندار ها و فریاد های تازه‌ی نبرد و پیروزی بسرایند."

آری، اعضای سازمان ما به این ندا پاسخی شایسته داده اند، عهد بستند که تفنگ رفیقان جانباخته را بر زمین نگذارند؛ با آتش یادها و آموزشهای شان پولاد ایدئولوژی شانرا پیوسته از غبار و آلودگیها بزدایند و باید حماسه‌ی مرگ بزرگ شان، بمثابه زیباترین سرود، آنان را در ادامه‌ی استوارانه‌ی امر بجا مانده‌ی شهدأ، الهام و نیرو بخشد.

بزرگداشت انقلابیون پرلتری از شهیدان شان هرگز چیزی همانند به اصطلاح "شهید پروری" عوامفریبانی که از دین سوء استفاده مینمایند، نیست. آنان با جار زدن "شهید پروری"، سعی میکنند با وعده دادن رستگاری پس از مرگ، از پیکار ستم و استثمار برانداز توده ها جلوگیری کرده و آنان را به صبر و تمکین به تقدیر یعنی به سوختن در جهنمی محصول امپریالیزم و سگهای بنیادگرا یا غیر بنیادگرایش، فرا بخوانند. انقلابیون پرلتری اما شهیدان شانرا گرامی میدارند زیرا آنان را تجسم پرجبروت شرف، صداقت، ایمان و روحیه انسانهایی میدانند که مصمم اند زنجیر های پیچیده در جسم و در روح رنجبران را یکسر و برای همیشه پاره کنند تا در همین دنیا، در کره زمین چشم شان بروی بهروزی و شکوفایی و رهایی از بهره کشی و ستم باز شود.

ارجگذاری به همرزمان جانباخته‌ی ما در حقیقت عبارتست از ایستادگی

بر سوگند مشترکی که در دفاع و مبارزه در راه تحقق ایدئولوژی ما خورده‌ایم؛ وفاداری به پیمانیست که بخاطر خلق توهین شده و پامال شده‌ی خویش بسته ایم؛ و در اهتزاز نگهداشتن درفش کبیریست که از خون شهیدان رنگ گرفته و تا روز نیل به جامعه بی طبقات بر دوش داریم• رفیقان ما جان خود را در راه صیانت و پیشبرد ایدئولوژی ما قربان کردند• دفاع از ایدئولوژی ما در دفاع از آن رفیقان گره خورده و مضمر است• پس تنها با در دست داشتن تزلزل ناپذیر و سلحشورانه‌ی بیرق ایدئولوژی ماست که میتوان در راه انتقام از خون رفیقان صادق و ثابت قدم ماند و تنها با زنده بودن شعله‌ی انتقام آنان در سینه‌ی ماست که ممکن است راهرو رزمنده‌ی آئین و آرمان سازمان باقی بمانیم•

ولی ما آگاهیم که در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی کمبود ها و دشواریهای فراوان داریم که غلبه بر آنها کار خستگی ناپذیر و مبارزه سختی را ایجاب میکند و این خود رزمنده ترین شکل مهرورزی به همسنگران جانباخته است•

تجربه به کرات نشان داده که آنانیکه بهر عنوانی در مقابل سازمان قرار گرفته و از آن بریده اند قبل از همه به خاطره‌ی شهیدانش پشت کرده اند• یك تنه و یا احیاناً با عده ای انگشت شمار نمیتوان به مبارزه‌ی انقلابی جدی پرداخت• چگونه ممکن است در دل فردی آتشی از انتقام شهیدان و خلق اسیر ما زبانه کشد اما بدون پیوستن به تشکیلات انقلابی دیگر، به سازمان رهایی، به سازمانی پشت کند که در راه آن نبرد طبقاتی مقدس و جلیل روان است؟

لیکن ما معتقد به مبارزه بصورت یك دسته کوچك ضربتی و حادثه جو نیستیم• ما میخواهیم در متن برپایی خیزش بهمن آسای توده ها انتقام شهیدان انقلابی را باز ستانیم• و زمانی خواهیم توانست با قرار گرفتن در پیشاپیش جنبش توده های پابرهنه، به یاد جوانترین رفیق به خون خفته، مغز دهها دشمن ستمکار و جنایت پیشه را متلاشی سازیم که: در عمل و درهر اوضاعی بیرق ایدئولوژی سازمان را برافراشته نگهداریم؛ با کلیه جریانهای ضد آن ازسوی هر امپریالیزم و ارتجاعی که باشد آشتی ناپذیرباشیم؛ باتوده های محروم درآمیزیم؛ سلاح انتقاد و انتقاد از خود راصادقانه محکم بدست گیریم؛ زندگی و هر چیز شخصی را تابع منافع سازمان و خلق سازیم؛ حراست و استحکام یکپارچگی اصولی، انضباط، پاکیزگی و شرف سازمان را همچون مردمك چشم پاس داریم، و خلاصه دایماً و تا آخرین رمق به سوگند سازمانی خویش وفادار بمانیم•

از شهادت رفیق داکتر فیض احمد، رفیق راهب و گروهی از سایر رفقاهفت سال ـسپری میشود اما طی همین مدت کوتاه حوادث فراوان و پر اهمیتی در سطح کشور و جهان به وقوع پیوسته است•

در کشور، با سقوط رژیم پوشالی، احزاب بنیادگرا و ارتجاعی قدرت راغصب کردند• هرچند آن احزاب و مخصوصاً بنیادگراهایش قبل برین هم بعلت وابستگی های مختلف و ماهیت ضد مردمی، هیچ سالی را بدون جنگهای شدید بین خود بسر نیاورده بودند ولی با یافتن فرصت تهاجم به کابل و سایر ولایات، تضاد های آنها روی غصب انحصاری قدرت، حدت خونین تری کسب کرد•

سازمان ما درجریان جنگ مقاومت گفت که در افغانستان به علت فقدان پیشاهنگ مقتدر پرلتاریا، ضعف نیرو های آزادیخواه و دموکراتیك و رخنه‌ی وسیع اخوان و احـزاب لیـبرال و سازشکار در مقاومت، وظیفه دموکراتیك انقلاب کاملاً مسخ و انکار گردیده و بدینترتیب انقلاب ملی و دموکراتیك درین دوره، انقلابی ناکام خواهد بود زیرا برای توده ها همان توده هایی که پشت سوسیال امپریالیزم را خم کردنـد، نه فقط دمـوکراسی و رفاه و صلح ارزانی نمیـدارد بلکه از آن مهمتـر اگر بنیادگرایان قدرت را غصب کنند مردم ما با سرنوشت سیاهتری مواجه خواهند شد. وقتی قـدرت سیاسی بدست نیـرو های ملی و توده‌ای قرار نگیرد این به معنای آنسـت کـه سـوسیال امپریالیـزم از میهن ما بیرون میرود ولی امپریالیزم و توحش دینی از در دیگری داخل میشود.

استقرار بنیادگرایان در ثور سال گـذشته صحت این پیشبینی را بـه اثبات رسانید. امروز بوی وابستگی اینان به امپریالیزم و دولت ها و محافـل نوکر امپریالیزم چنان بالا گرفته که هیچیك جرأت رد آنرا ندارد. درین میان وضع بنیادگرایان جالب است که خود همدیگر را و صاحبان خارجی همه‌ی شانرا بمثابه غـلامان زرخریـد سی.آی.ای یا تف امپریالیزم امریکا نظیر دولتها و دستگاههای استخباراتی پاکستان، عـربستان و ایران ، رسوا میسازند. مسئله وابسته و مهره کشور های بیگانه بودن، آنچنان مصداق برجسـتـه و تیپیکی در وجود گردانندگان احزاب اخوانی افغـانستان یافتـه است کـه دیگر مفهومی "کتابی" و متعلق به انقلابیون چـپ بشمار نمیرود. جمله معروف "هفت خر تانرا بگیرید و گاو ما را پس بدهید" که ورد زبان مردم شده و خطابش به مالکان خارجی این "خران" میباشـد، بیان رسای نفرت عمیق مردم از

احزاب مزدور مذکور شمرده میشود، نفرتی عمیقتر از آنچــه نسبت به "گاو" مربوط به مسکو داشتند.

فاشیــزم احزاب بنیادگرا که در شیــوه ها ، چگونگی و وسعت ارتکــاب جنایات تبلور مییابد این درس را بطوری ژرف برای توده ها داد که اگر نیروهایی چون حزب گلبدین و شرکای خاینش مدت مدیــدی حاکمیت یابنــد، این خیل راهزن و متجاوز به مادر و خواهر، چگونه بخاطــر فرونشاندن آتش شهوت دیرین "حکومت گیری" و "امارت"، بر هرچه نام وطن و مــردم و شرف و علــم و انسانیت و فرهنگ و عشق و افتخار و زیبایی و عزت و ... میگیــرد، بسان سگانی دیوانه و تشنــهی خــون، میتازند و میسوزند و لجــن و نجاست خود رامیپاشنــد. خون هــزاران باشندهی معصوم کابل و مرگ تدریجی هزاران مادر و دختر مورد تجاوز قــرار گرفتــهی آن شهــر، بیش از هــزار کتــاب و موعظــه، ماهیــت جانــورمنشانــهی بنیــادگرایــان را بــرای تــوده هــا ثــابــت گردانیــده است.

فریاد خــون آلود پرخشم و کین مردم ما بر ضــد خوکهای بنیادگرا و ســایــر مرتجعان نیز شکست انقلاب را اعلام کرد.

پیــشبینی دیگر سازمان این بود که مصالحه احتمالی احزاب بنیادگرا با احزاب غیر بنیادگرا بعلت حدت تضاد های بین آنها ، وابستگی آنها به دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی، قیام توده ها و نیروهای مترقی برضــد آنها ، دیری نپائیده و دو طرف به منظور غصب انحصاری قــدرت، آتش جنگ داخلی را مشتعل خواهند ساخت.

و آنچـه از پارسال تا کنـون در کشور رخ میدهد، بدرستی پیشبینـی فوق نیز صحـه میگـذارد.

در رابطه با طرفهای درگیر در کابل و سایـر نواحی، یادآوری چنـد نکتـه لازم است. واقعیت اینست که پس از سقـوط رژیم دست نشانـده، جنگ نه بین بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان بلکه عمدتاً بین احزاب بنیادگرا آغاز یافـت. لیکن بـه مرور زمان در صف آرایـی نیرو ها تغییراتی رخ داد. در طرفی که حزب گلبدین و حزب وحدت قرار دارند، تـا کنون نیروی دیگری نپیوسته و در بـه اصطلاح کابینه کم نیستند افرادی که به دهل احمـد شاه مسعود میرقصند تا گلبـدین. بگـذریم ازینکه چیزهایی چون کابینه و صدارت و ریاست جمـهوری و امثالهم را مـردم به سخره میگیرند.

اگر احزاب و بخشهایی معین از دولت و اردوی پاکستان و نیز ایران کمـک هایشانـرا قطـع کنـد، گلبـدین و حـزب وحـدت نمیتـوانند بـه جنگ ادامـه دهنـد و نـه مطالبـات زیـادی در تقسیـم قـدرت خواهنـد داشت.

گرایش و سیاستهای جدید اربابان حزب گلبدین در صحنه جهانی، شکست مفتضحـانه و بیسابقه‌ی احزاب دینی سرپرست گلبـدین در پاکستان، تلاشهای اخیـر رژیم ایران در بیـرون کشیـدن این کشـور از انفراد خفت آور که خواهی نخـواهی اجتنـاب از کمک بـه گروههای بنیادگرا و مداخله در کشور های گوناگون لازمه آن میباشد، به بلوک گلبدین و همدستانش موقعیـت نامساعدی مـی بخشـد.

اغلب منابعی که از خاین جنایتکاری، "عظیم راهنما" و "مؤثر ترین رهبر" و غیره ساختند، دیگر او را لتهی بدرد نخور و دور انداختنی پنداشته و در صدد یافتن و برجسته ساختن عوامل تازه نفس خود اند.

حزب وحدت خود نمیتواند دستخوش تحولاتی نباشد هم به سبب رونما شدن تغییراتی در سیاستهای ایران و هم بنابر وجود تعداد قابل توجهی از عناصر ضد بنیادگرا که از سر ناگزیری یا اشتباه در منگنهی شرم آور آن گیر آمده اند. این عناصر برای مدتی طولانی و نامحدود خفت عضویت در یکچنان حزبی را تحمل نخواهند کرد. انشعاب و تلاشی در درون این حزب باحرکتهایی دموکراتیك و بخصوص خطکشی بلوك ضد گلبدین با باند سیا[illegible]بع خواهد شد.

در کمپ مقابل نیرو ها یکدست نیستند. درآن هم جمعیت ربانی و اتحاد سیاف وجود دارند و هم شورای نظار مسعود که این روز ها میخواهد خود را با چهرهی ضد بنیادگرا و حتی طرفدار ارزشهای دموکراسی بنمایاند. نیرو های سه گانه باآنکه میکوشند حتی الامکان از معرکه دور باشند، اما بنابر اختلافات مزمن، منافع نظامی و سیاسی، فرصت طلبی، حرص مقام و چوکی یا گرایشهای قومی و مذهبی، بطور محدودی وارد کشمکش میشوند. پیداست که این جرگهی نا متجانس تضاد های متعددی را در خود دارد که با غروب هرچه بیشتر ستارهی نظامی و سیاسی حزب گلبدین، شدت یافته و سرانجام آفتابی و منفلق خواهد شد.

مردم و سایر نیرو های سیاسی ضد بنیادگرا، بخاطر حك بودن داغ

بنیـادگرایی در هر دو جبهه، نقش تماشاچی را دارند• هـر دو جبهه سعـی میکنند با توسل به وسایل مختلف، توجه مثبت نیرو های دیگر و مردم را به خود جلب کنند• طبعاً برد احتمالی با طرفی خواهد بود که از خواستهای حیاتی مردم و از آزادی و دموکراسی سخن بمیان آورد•

ولی این بهیچوجه پایان کار نخواهد بود• تا زمانیکـه نکبت احزاب بنیادگـرا و برادران به اصطـلاح میانه رو شان در افغانستان زوال نیافته است، خلق شکنجه شده‌ی ما روی نان، لبـاس، سرپناه، آزادی، دموکراسی و آرامش و صلح را نخواهد دید• زیرا کلیه احزاب چه ازنوع بنیادگرا و چه غیر بنیادگرا چه ایرانی و چه پاکستانی، از منافع طبقات رنجبر یعنی از ۹۰ در صد مردم ما نمایندگی نمیکنند• توده ها ستم احزاب مـذکور را هم طـی جنگ مقاومت و هم هجـده ماه اخیر به روشنی در خـون و اشك خود تجربه کرده انـد• البته میزان و شیـوه اعمال فاشیزم و کین توزی بنیادگرایان علیه ارزشهای دموکراسی در مقایسـه با میانه رو ها تفاوتی بارز دارد• با اینهم در تحلیـل نهایی و مادامیکه احزاب دومی در موضع متفوق و حاکم قرار گیرند، ماهیت ضد مردمی و ضد دموکراتیك آنها عیانتر برملا خواهد گردیـد•

اگر چه هیچکـدام از احزاب هنوز در موقعیتی قـرار ندارند کـه از ترکیـب طبـقاتی آنـها بتوان تحلیل نسبتاً دقیق و مشخص بـدست داد بـا اینهـم باتوجه به شناختی که از رهبـری و عمل بسیاری از آنها داریم و مهمتر از آن با نگاهی گذرا به برنامه ها و اهداف آنها، مشکل نیسـت نتیجه گرفت کـه همه‌ی آنها حافظ و نماینـده منافـع

زمینداران بزرگ ، سرمایه داران، بروکراتهای مفلوک قدیم و جدید، و ارتجاعیترین بخشهای خرده بورژوازی شهری و روستایی محسوب میشوند، ولو هم صفوف آنها از درك ماهیت طبقاتی احزاب شان عاجز بوده و طور دیگری اندیشیده یا آرزو داشته باشند• برنامه‌ای را که آنان دنبال و اجراً میکنند سمت اصلی طبقاتی احزاب شان را تعیین مینماید• طی ۱۵ سال، رهبران، امیران، قوماندانها و کارمندان رده های بالای احزاب، مبالغ هنگفتی اندوخته و سرمایه گذاری کرده اند• اینان خود همراه با برادران سرمایه دار و زمیندار، سرهایی شده اند که باید با داس و چکش برابری دهقانان و کارگران وطن ما زده شوند•* البته وجود تعداد کثیری افراد وابسته به طبقات ستمکش درین احزاب مسئله‌ای جداست و اهمیت کار نیرو های انقلابی بین آنان را آشکار میسازد•

برنامه های احزاب بدون هیچگونه حفظ ظاهری بصورت بیمانندی ارتجاعی و ضد مردمی بوده و از سر تا پای آنها تاریك اندیشی، بی اعتنایی مطلق به ارزشهای بسیار ابتدایی دموکراسی و انکار حقوق زنان و اقلیت های مذهبی و قومی میبارد• در تقریباً هیچکدام از آنها از آزادیها و حقوق مدنی و مفاهیمی از قبیل آزادی بیان، اجتماع، مطبوعات و امثالهم خبری نیست• در حالیکه یکی از آنها به اصطلاح مخالفت خود را با "هر نوع استثمار" اعلام میکند، دیگری از "محو کامل استثمار ناجایز" ! حرف میزند• حزب گلبدین فکر میکند با صرفاً

---

* روبسپیر از قول رهبر چپ ها در انقلاب کبیر فرانسه مینویسد: "لازم است که داس برابری سر های ثروتمند را درو کند•"

"جایز" و "ناجایز" خواندن یا اضافه کردن پسوند "اسلامی" به هرچه که میلش بود خواهد توانست بر اراده مردم و سیر تاریخ مسلط شود. در برنامه ها به حقوق اهل تشیع نیز کوچکترین اشاره‌ای نیست ولی میبینیم که وطنفروشان حزب وحدت به سبب منافعی دیگر و رقصیدن به ساز ارباب، چگونه مسئله را نادیده گرفته و با وطنفروشان حزب گلبدین به مغازله میپردازند. همانطور که حزب گلبدین و غیره هرگز نماینده مردم پشتون و سنی مذهب بوده نمیتوانند، حزب وحدت هم منویات برحق مردم وطنپرست هزاره و شیعه مذهب رابه لجن کشیده است. این احزاب هرقدر هم خود را منسوب به یک مذهب یا قومی خاص یا سرتاسری و متعلق به کل ملت بدانند، قادر نیستند خصلت طبقاتی مشخص خود را بپوشانند. گلبدین و ربانی و شرکاً هرقدر در تبلیغات و برنامه های مسخره‌ی شان از "اخوت و تعاون بین مالك و دهقان و کارفرما و کارگر" صحبت کنند، با گذشت زمان احزاب آنان بر پایه منافع طبقاتی و با پیکار پرتوان دهقانان و کارگرانی که با استثمارگران و ستمگران سر آشتی ندارند، موضع روشنتر طبقاتی اتخاذ خواهند کرد. رنجبران اجازه نخواهند داد تا آخر در دام خودفریبی و فریبگری گرفتار بمانند. لنین گفته است: "انسانها تا زمانی که نتوانند در پس هر لفظ و گفته و وعده‌ی اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی، منافع این یا آن طبقات را تمیز دهند، همواره قربانی ساده لوح فریبگری و خود فریبی بوده اند و خواهند بود. هواداران رفرم و بهسازی تا زمانیکه نفهمند که هر نهاد اجتماعی کهنه، هر اندازه هم که وحشیانه و پوسیده بنماید، به نیروی این یا آن طبقات فرمانروا برپا ایستاده است، همواره دستخوش تحمیق مدافعان نظام کهنه خواهند بود. و اما برای درهم شکستن مقاومت

این طبقات فقط یك وسیله وجود دارد: باید در همان جامعه ایکه ما را در بر دارد چنان نیرو هایی را یافت و ذهنشان را روشن ساخت و برای پیکار سازمان داد که بتوانند ــ و بحکم وضع اجتماعی خویش مجبور باشند ــ به قدرتی که از عهده برانداختن کهنه و آفرینش نو برآید، بدل گردند."

درست است که امروز بنیادگرایان و شرکاً نیرومند اند. اما قوت آنان بین سایر عوامل یکی هم از ضعف نیروهای انقلابی و دموکرات ناشی میشود. هر اندازه این نیرو ها متشکلتر بوده و پشتیبانی وسیعتر توده ها را کمایی کنند به همان اندازه دشمنان خونی آزادی و دموکراسی با قبای دین یا غیر آن، به حاشیه پرتاب خواهند شد. اگر عجالتاً بنیادگرایان خاین و برادران میانه رو آنان خوشحالند که بین بخش هایی از توده های زحمتکش با سمپاشی با هزارویك وسیله، توانسته اند روحیه مذهب بازی، سمت بازی و قومبازیهای خونین و ویرانگر را شیوع دهند، نمیدانند که فردا وقتی جای آن روحیه و ذهنیت را آگاهی نسبی طبقاتی اشغال کند ــ که میکند ــ توده های ستمکش وطن ما همچون سیلابی سهمگین به حرکت درآمده و آن ستمگران را که غولهای پاگلینی بیش نیستند، از بیخ و بن خواهند روبید.

این حرفها شعار های میان خالی نیست. زیرا ۱) هرچند از حاکمیت بنیادکرایان هنوز دو سالی نمیگذرد، آنان با اعمال خود، ماسکهای شان را کاملاً دریده و چهره خود را بمثابه موجودات حقیر، خاین، جنایتکار، خود فروخته، جنون زدهٔ قدرت و مقام، درنده خو،

جاهـل و متجاوز به مادر هویـدا تر ساختنـد. امری کـه نیرو هـای آزادیخـواه باید سالها برای اثبات آن کار میکردند. ۲) مردم مـا مردمی با آنچنان سنن درخشان بیگانه ستیزی چگونه ممکن است کسانی را در حـاکمیت بپـذیرند که حیات و ممات شان بستـه بـه مالکـان پاکستانی، ایرانی یا عربستانی آنان است؟ اکتهای تهوع آور گلبدین مبنی بر ضد امریکا بـودن (بدون آنکه شکررنجی بین بادار و چاکری قدیمی و وفادار را منتفی بدانیم) همانقدر اعتبار دارد که ادعای مستقل بودن از زبان ببرك یا نجیب! اساساً برای خیانتکار و جانی ای که وابستگیش به پاکستان اظهرمن الشمس باشد، وابستگی به امپریالیزم امریکا باید جزٔ افتخاراتش قلمـداد شود. مردم ما در صورت حاکمیت بنیادگرایان، استقـلال کشور را ناقص می بینند. ایـن، مردم را به درك بیشتـر حقانیت نیـرو های آزادیخواه رسانیـده و شعار "بـدون مبارزه‌ی ضد بنیادگرایی مبارزه‌ی آزادیخواهانـه‌ی ضـد امپریالیستی بـی معنـی است" را برای آنان مفهـوم میسـازد. ۳) شعـار آزادی و دموکراسی علی الرغم "کفر" و "غربی" خواندنش از سوی بنیادگرایان و ملوث شدنش از سوی رژیم پوشالی، به نحوی روزافزون به جزٔ مهمی از شعـور و خواست مردم ما بدل میشود. وضع طوریست افـرادی کـه تـا دیروز شهامت کوچکترین سخن گفتن در تائید دموکراسی را نداشتند و برنامه هایشان نیز فاقد هرگونه ذکری از آن میباشد، اینك انـدك اندك به زبان آوردن آنرا تمرین میکننـد و در هراسنـد تا مبادا مورد لعن و نفرین و تکفیر "برادران" واقع شونـد! در طـول جنـگ مقاومـت و پس از تجاوز به کابل، تنور "اسلامی" و "جهادی" نامیدن هر کس و هـرچیـز بطرز مضحکی داغ بود و هست. ولی بر اساس جبـر واقعیتهای ملی و جهانی و ضـرورت ریاکاری، زمانی را شاهد خواهیم

بود که کثیفترین دشمنان دموکراسی نیز با این اصطلاح حلق شان را پاره کرده و آنرا پیشوند و پسوند هر دار و دسته، مجامع نوین و گفتار خود خواهند ساخت.

پس برای کسانی دموکراسی روپوش فاشیزم و تروریزم دینی آنان خواهد بود، کسانی دیگر در حد وجه المعامله خود با امریکا و غرب، آنرا مورد استفاده قرار خواهند داد، و کسانی هم با دلباختگی آنرا روزنه خوشبختی ها و تحقق آمال دور و نزدیك شان خواهند انگاشت. اما تنها انقلابیون پرلتری اند که ضمن دفاع پیگیر از دموکراسی، ماهیت طبقاتی آنرا برای خلق توضیح میدهند. توضیح میدهند که تاریخ از ابتدأ تا حال در هیچ جامعه‌ای دموکراسی ناب، دموکراسی بدون وجود دکتاتوری را به یاد ندارد. همیشه و در همه حال دموکراسی برای طبقه یا طبقاتی دموکراسی بوده و برای طبقه یا طبقات دیگر غیر از دکتاتوری معنایی نداشته است.

در کشور ما که هیچگاه روی دموکراسی (البته نوع ساده و غیر تاجدار آنرا) ندیده است، به یقین نسیم دموکراسی وزیدنی است و پهنا و پایداری آن بسته به حدود مبارزه مردم ما برای آن خواهد بود. سازمان ما برای وسیعترین دموکراسی میرزمد. ولی آنچه مسلم است اینست که با توجه به شکست انقلاب و ضعف نیرو های آزادیخواه و انقلابی، دموکراسی سیاسی ای که در کشور در آینده نزدیك عرض وجود کند جزُ نیمرخی از آن نخواهد بود. طبعاً اگر حاکمیت ارتجاعی بتواند حتی به آن هم تن نخواهد داد. بهر رو باید دانست که هم اکنون در افق مبهن ما چشم انداز مبارزه برای دموکراسی گسترده

است. توده ها حاضر خواهند بود این مبارزه را بافداکاریها و پیگیری به پیش برند. صرفاً با درنوردیدن این میدان میتوان به سوی اهداف والاتر رهسپار شد. ۴) از خریت و بلاهت رهبران برخی کشور های عقب مانده زیاد شنیده ایم. اما واقعیت اینست که احزاب بنیادگرای وطنی، بیسوادی، بیکفایتی، عقده حقارت، عقب ماندگی، پوسیدگی فکری و جهالت پسندی بی نظیر را با شیوه های فاشیستی عمل یکجا با خود دارند. گردانندگان اینها اگر از یکسو گدی های کوکی و دلقکان پستی بیش نیستند از سوی دیگر کسانی اند که دست بیمارترین جنایتکاران را از پشت بسته اند. اینان مثل همان خودکامه‌ای بار آمده و فکر میکنند که برشت در نمایشنامه‌ای از قول او مینویسد: "چون ملت به حکومت ما اعتماد ندارد و چون حکومت منحل کردنی نیست، بجای حکومت باید ملت را منحل کرد!"

مگر مردم ما لااقل در عرض کمتر از دوسال اخیر به این سرشت حیوانی و هار بنیادگرایان پی نبرده اند؟ و بدینترتیب آیاآرزوی خامی است که مدعی شویم در دل ملت ما چه به اثر زخم ناسوری که از دست بنیادگرایان دیده اند و تا اعماق استخوان و روان شانرا میسوزاند، چه با در نظرداشت ارتقای آگاهی و سطح خواست های سیاسی و اقتصادی شان و چه به سبب چشم و گوش باز شدن شان از آنچه در دنیا میگذرد، و چه با توجه به سطح بچه سقاوی حاکمان فعلی، آتش خشم و انزجار بیکرانی نسبت به احزاب وارداتی و میهنفروش نهان است که در آینده نه چندان دور شعله کشیده و بنیادگرایان خاین را با کلیه اراذل همنوای آنان خواهد سوخت؟

اینروز ها مرتجعان گوناگون بمنظور تخطئه و بی اعتبار نشان دادن سوسیالیزم علمی و پیروان آن، به چه چیزهایی تمسك میجویند؟ عمدتاً به دو چیز: یکی اینکه چون سوسیالیزم نقطه مقابل دین و متخاصم با آن است پس این مکتب در افغانستان جای ندارد! دوم اینکه چون شوروی و اروپای شرق فروپاشیدند پس چپ های افغانستان هم این شکست را پذیرفته و در صف امپریالیست ها و سگهای آنان قرار گرفته و در شادیانه‌ی کرکننده‌ی "مرگ مارکسیزم" سهیم شوند!



لاری براون J. Larry Brown رئیس "مرکز تحقیقات در باره گرسنگی، فقر و سؤ تغذیه" وابسته به یونیورستی تفتس در بوستول گفت: "وقتی ما شاهد افزایش فقر و کاهش درآمد هستیم هرگز تعجب نباید کنیم که گرسنگی افزایش یافته است."
گروه تحقیقات براون در ۱۹۸۵ مدعی شده بود که ۲۰ ملیون نفر در امریکا از گرسنگی رنج میکشند. گروه مذکور در گزارش اخیر خود اعلام داشته است که از ۱۹۸۵ تا کنون (۱۹۹۳) این رقم به ۵۰٪ بالا رفته یعنی تعداد گرسنگان به ۳۰ ملیون رسیده است.

خبرگزاری فرانسه، ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۳

ولی بنظر میرسد پادوان وطنی امپریالیزم از نوع اخوان و غیر اخوان، زیاده از حد خوشخیال اند. سوسیالیزم انقلابی علم تفسیر و تغییر دنیاست که با تکیه روی توده های ملیونی استثمار شونده

و ستمکش، جهانی رها از استثمار انسان از انسان را نوید میدهد. آفرینندگان این تئوری با آنکه ریشه‌ی ظهور دین و سوء استفاده از دین توسط طبقات حاکم ستمگر را روشن میسازند، از جنگ علیه دین و بی حرمتی نسبت به آن اخطار داده و این امر را حماقت و سبکسری و جمله پردازی انارشیستی و ... میخوانند. بنیانگذاران سوسیالیزم علمی آنانی را که به تقدم مبارزه طبقاتی نسبت به هر مبارزه‌ی دیگر پی نبرده و وحدت پیکار جویانه‌ی طبقاتی ستمکشان رابا مطرح ساختن مسایل درجه دوم منجمله مذهب برهم زده یا تضعیف مینمایند، مرتجع و همدست طبقات ستمکار مینامند.

از طرف دیگر ایده های سوسیالیستی، دگم های جامد نیستند و همپای پیشرفت و تکامل انسان در هر زمینه‌ای، باید تکامل یافته و در پرتو شرایط مشخص جوامع معین به کار بسته شوند. برخورد و



جوانان امید باخته و بی خانه در انگلستان

طرزالعمل انقلابیون سوسیالیست فلان کشور عقب مانده جهان سومی در رابطه با امور دینی بهیچوجه نمیتواند با برخورد و طرز العمل انقلابیون سوسیالیست کشوری اروپایی یکسان باشد• ما همواره تأکید ورزیده ایم که اگر چپ های انقلابی نخواهند یا نتوانند تئوریهای عام را بدرستی و به دقت در اوضاع بسیار ویژه افغانستان تلفیق بخشند، به جلب و سازماندهی توده های وسیع مردم جهت یورش بر طبقات حاکم توفیق نیافته، کارشان از هیجان و ماجراجویی "چپ" به سازشکاری و اپورتونیزم راست، و سرانجام به نومیدی خواهد کشید•

تاریخ هم بر پوزه‌ی بنیادگرایان و سایر مرتجعان میکوبد که خلاف ادعای آنان سوسیالیزم و انقلاب های سوسیالیستی بر ضد دین جبهه گیری نکرده و برای توده های محروم مسلمان بیشتر جاذبه داشته است• در قریب ۸۰ سال اخیر احزاب مارکسیست بر سر اقتدار یا غیر آن در کدام کشور مسیحی، بودایی، اسلامی و غیره بعلت مخالفت مذهبی مردم سرنگون شده یا از رشد بازمانده است؟ حقایق عکس آن را نشان میدهند• از کشور های غیر مسلمان که بگذریم آیا انقلاب اکتبر از سوی اکثریت توده های مسلمان در جمهوری های آسیای میانه مورد پشتیبانی واقع نشده و احزاب توده‌ای کمونیستی با صدها هزار عضو در جمهوری های مذکور پانگرفت؟ اگر برنامه حزب کار البانیه در مقابل مقدسات دینی مردم مسلمان البانیه قرار میگرفت، انقلاب سوسیالیستی درآن کشور میتوانست به پیروزی رسیده وچندین دهه دوام بیاورد؟ آیا مبنای ازبین رفتن قدرت احزاب کمونیست کشورهای یاد شده طغیان مذهبی مردم بود یا منحط و فاسد شدن آن احزاب؟ اگر اکثریت مردم با انگیزه های دینی و ضد سوسیالیستی، موجب انحلال

احزاب مذکور گردیدند پس چطور است که مردم مسلمان آسیای میانه باوصف آن همه فشار از جانب غرب و روسیه‌ی یلتسین بازهم به همان به اصطلاح کمونیست ها رأی میدهند نه به بنیادگرایانی که داغ رابطه با امپریالیستها ، اخوان و متعفن ترین عامل آنان ـ گلبدین ـ در پیشانی شان میدرخشد؟

هکذا معلوم نیست ارتجاع بنیادگرایی چگونه این واقعیت را توضیح خواهد داد که زمانی در پرجمعیت ترین کشور مسلمان دنیا ، اندونیزیا ، حزب کمونیست ملیونها نفر را بدور خود جمع کرده و بزرگترین حزب به قدرت نرسیده در جهان بشمار میرفت و در ایران حزب توده (که هنوز در خیانت آغشته نشده بود) ، مقتدر ترین نیروی سیاسی آن کشور را تشکیل میداد؟ و هم اکنون نیز چطور است که باوجود فاشیزم سیاه رژیم ایران ، برخی تشکل های مارکسیستی با اتکأ به توده های مسلمان به مبارزه مسلحانه مشغول اند و ترور و استبداد و اختناق وحشیانه رژیم تئوکراتیك موفق نشده هیچ یك از سایر سازمانها و احزاب انقلابی چپ آن کشور را از فعالیت و سازماندهی توده ها باز دارد؟ اگر قسمی که بنیادگرایان ادعا میکنند توده های مسلمان از سوسیالیزم و هرچیز منسوب به آن بیزار اند، چطور است که هم اکنون علاوه بر آنکه حزب یا احزاب مارکسیستی در کشور های مسلمان نسبت به بسیاری کشور های غیر مسلمان ، قویتر و فعالتر میباشند، حتی کشور های مسلمانی اند که در حالیکه روسیه و غیره نام قبلی خود را تغییر میدهند، نام رسمی آنها کماکان جمهوری توده ای یا توده‌ای سوسیالیستی باقی میماند؟

بنیادگرایان تروریست تنها با سوسیالیزم نیست که افسار گسیخته کینه میورزند. اینان در آنچنان لجنزار عدم تحمل و خصومت با ابتدایی ترین آزادیها و ارزش های خیلی عام انسان متمدن، غرق اند که مثلاً رویکار آمدن زنان در کشور های مسلمان را نیز فاجعه و چیزی نظیر "انقلاب" و "آمدن کفر و بیدینی" تلقی میکنند. اما از آنجاییکه ریاکار و محیل اند، نمیخواهند آن سراسیمگی و هنگامه‌ی مهیب در ضمیر ناپاك شان زیاد آشکار شود. آنان اگر با بقدرت رسیدن زنان در بنگله دیش و ترکیه فرورفتن دو خنجر را در جگر خود حس میکنند، تحولات اخیر پاکستان در واقع سه خنجر را در چشم و مغزشان نشاند: خنجر اول اینکه بی نظیر بوتو نه تنها صدراعظم میشود بلکه او و نصرت بوتو یعنی دو زن دو "عاجزه" که بر اساس فتوای عوامل امپریالیزم و ارتجاع جهانی نباید و نمیتوانند به رهبری برگزیده شوند، رهبری بزرگترین حزب سیاسی پاکستان را نیز حفظ میکنند. خنجر دوم اینکه حزب مردم پاکستان حزبی ضد بنیادگرایی و طرفدار جدایی دین از دولت میباشد. و خنجر سوم و کاری تر اینکه یکی از شعارهای حزب مذکور عبارتست از "سوسیالیزم اقتصاد ماست"!

پاسخ بنیادگرایان جهالت و جنایت پیشه‌ی ما چه خواهد بود که بی نظیر بوتو نه تحصیلات اسلامی دارد و نه ابداً در امتحان مسایل دینی که احزاب اخوانی در برنامه های خود منظور کرده اند، کامیاب میشود ولی برای دومین بار در یك انتخابات بالنسبه آزاد و بدون سایه کلاشنکوف، ملیونها تن پاکستانی به او و حزبش رأی میدهند ولی برادران و سرپرستان بنیادگرا و غیر بنیادگرای گلبدین و شرکاً با وصف به راه انداختن پرخرجترین و پر زرق و برق ترین مبارزه

انتخاباتـــی، بیـــش از ۵ در صـــد آراً را بدست نمیآورند و با تحقیر آمیزترین و مفتضحانه ترین شکست دوران حیات شان مواجه میشوند؟؟

نمیدانیم بنیادگرایان چه اراجیفی در توجیه این طرد شدن بیسابقه شان از سوی توده ها ارائه میکنند، لیکن جواب دیگران به آن سوال ساده و سهل است: پوزه احزاب دینی در پاکستان ۱۲۰ ملیونی به خاک مالیده شد زیرا مردم آن مثل تمامی کشور های مسلمان یکبار به اسلام رو آورده اند و در نظر ندارند سر از نو دین خود را بیآموزند یا به دین جدیدی بگرایند. بناءً مطرح گردیدن احزاب دینی را در عرصـــه



در فلیپین غیر از آتش مبارزه مسلحانه، غریو تظاهرات ضد امریکایی روز تا روز قدرت کسب میکند.

سیاسی بیهوده و زاید تشخیص میدهند. مردم پاکستان هیچ مشکل دینی ندارند بلکه با مسایل عظیم اقتصادی و اجتماعی مواجه اند که حل آنها به احزاب دینی ارتباط نمیگیرد. پاکستان کشوری عقب مانده است که به قول یك وزیر پیشینش، نفوسش تا ۲۴ سال دیگر دو برابر میشود، ۶۳٪ بیسواد دارد، ۶۳ ملیون نفر از آب آشامیدنی صحی محروم اند، تنها نصف کودکان به مکتب دسترسی دارند، ۳۰ ملیون باشنده آن زیر خط فقر بسر میبرند، ۴۵٪ مردم با خدمات صحی بیگانه اند و .... *

اکثریت قاطع مردم از زمان تأسیس این کشور تا حال درین مسئله تردیدی بخود راه نداده اند که احزاب دینی و بخصوص نوع بنیادگرای آنها نباید از طریق آرای عامه به قدرت برسند. و لذا در شرایط فقدان نیروی انقلابی توده ای، همواره انتخاب احزاب رفرمیست ضد بنیادگرا را در مقایسه با آنها ترجیح داده اند تا اگر مرهمی بر آلام شان باشد.

بنیادگرایان بومی بعنوان تیکه داران دین میکوشند این واقعیت را بپوشانند که همانطوریکه بطور کلی توده های متدین هیچگاه در برابر انقلابهای اجتماعی ضد استثمار و ستم، دولتهای سوسیالیستی یا طرفدار دموکراسی و بهر حال ضد بنیادگرایی، نه ایستاده بلکه از آنها دفاع کرده اند، در شکست و برافتادن آنهانیز نقش نداشته اند. عمدتاً عوامل اقتصادی و سیاسی موجب تحولات مذکور بوده یا

---

* نثار میمن وزیر اطلاعات، روزنامه "مسلم"، ۱۷ اکتبر ۱۹۹۳

خواهــد بود• بنیادگــرایان در انتخابات الجزایــر اکثریــت آراً را بدست آوردند• اما این بخاطر آن نبود که مردم از خفقان بر دیــن رنج میبردند و حالا میخواستند با انتخاب بنیادگرایان رهایی یابند• مردم الجزایر بخاطــری به بنیادگرایان رأی دادند که عــدم توفیق رژیــم سابق در حل مسایل مبرم اقتصادی، آنان را بجان آورده بود و ازینرو خواستند نیرویی تازه وارد با شعار هــای عامه پسند را تجربه کنند• منتها فراموش نکنیم که مــردم آن کشور هیــچوقت طـعم حاکمیت خونچکان بنیادگرایی را نچشیده بودند•

بر همگان واضــح است که شورش های خود انگیختــهی ماههای اخیــر در شهر های مختلف ایران هیچکــدام ربطی به امور دینــی نداشته بلکه نمایانگر نفرت از دولتی خون آشام مذهبی است کــه از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعــی و فرهنگی مردم را بشــدت به ستوه آورده است•

حقایق هولناك یك ونیم سال جابجایی بنیادگرایان در کشور، گویا تر و متقاعد کننده تر از هر استدلالی ثابت میسازد که آنچه را اینان تقلا دارند به مردم بقبولانند، اســلام توده ها نیــست بلکه مجموعــه اصول متناقض و درهم اختراعی خود شان است• مذهبی است که میخواهد مــردم را مقابل هرگونه خیانت و استبداد و تبهکاری "امیران" بــه اطاعت و سکوت برده وار وادارد• بهمین دلیل عجیب نیست که اخــوان دموکراسی را خیلی ساده مرادف "کفر" اعلان میکنند•

بنیــادکرایان و ریزه خواران آنان هرکونه مبارزه توده ها بر ضــد اعمال و افکار شانرا، مبارزه علیه اسلام و دین جلوه میدهند• اما

این شیادی رذیلانه هرگز از شدت و گسترش نبرد مردم بر ضد اسلام بنیادگرایی اسلامی نخواهد کاست. فیدل کاسترو گفته است: " آن کس که به محرومان خیانت میکند به مسیح خیانت کرده است. " و با آنهمه خیانتی که بنیادگرایان به محرومان روا داشته اند، توده های مسلمان دریافته اند که تیکه داران غدار دین همچون بدترین خائنین به انسانیت، بدترین خائنین به اسلام نیز بشمار میروند. مگر هجده ماه سلطه‌ی اینان در افغانستان به درستی این حکم گواهی نمیدهد؟



خبرگزاری فرانسه در ۵ مارچ در شرح این عکس مینویسد: دهها نفر بی خانه نظیر این فرد در متروهای مسکو شبهای سرد را به صبح میآورند. آنان شکوه دارند که فقر و بیخانمانی شان از زمانی آغاز شد که دولت روسیه بر اساس پروسترویکا دست به اصلاحات اقتصادی زد.

واقعیت اینست که اتحاد شوروی پرافتخار پس از مرگ استالین و رویکار آمدن خروشف تا برژنف از حزب و دولتی رویزیونیستی به حزب و دولتی خاین و امپریالیستی تنزل کرده و مراحل انحطاط و گندیدگی را پیمود تا سرانجام فروپاشید و قدرت در دست عوامل آشکار امپریالیزم امریکا گرباچف و سپس یلتسین قرار گرفت.

ادعای بنیادگرایان دایر بر متخاصم بودن مسلمانان با اندیشه های دموکراتیک و سوسیالیستی، ادعای پوچی است که سالهاست بورژوازی و ارتجاع مذهبی آنرا در انبان خویش حمل میکنند اما نتوانسته اند با این تبلیغ جلو خیزش توده ها برای آزادی و برابری را بگیرند• بر انقلابیون است که هشیار بوده و هرگز اجازه ندهند دشمنان سوگند خوردهء آزادی و دموکراسی، با استفاده از آن سلاح بین جنبش انقلابی و توده ها جدایی افگنند•

مستمسك دوم احزاب ضد مردمی در مورد "بیکاره شدن سوسیالیزم" در افغانستان بعلت فرو ریختن اتحاد شوروی و اروپای شرقی، بیشتر از مستمسك اولی آنها بی پایه و مردود است•

این ادعای دشمنان و بخصوص بنیادگرایان انسان را بیشتر به متناسب و دقیق بودن تشبیه اینان به لاشخواران میرساند• لاشخوار صیاد نیست، نمیکشد، فقط مرده خوار و مردار خوار است• در انتظار است تا از باقیماندهء لاشه‌ای سدجوع کرده و بعد منقارش را "فاتحانه" بالا گیرد!

پیشتر اشاره کردیم که سقوط شوروی و اقمارش چه ربطی به ایدئولوژی و سیاست بنیادگرایی دینی دارد؟ بعد از برافتادن نظام ضد پرلتری درآن کشورها که بدون شك موجب جان گرفتن کثیفترین نیروهای ارتجاعی و منجمله بنیادگرایان گردید، آیا حکومتهای دین سالار به وجود آمدند؟ از روسیه و غیره که بگذریم، لااقل در البانیه و جمهوری های مسلمان آسیای میانه، آیا نظامهای حتی شبه

بنیادگرا توانستند برای مردم روزنه امید باشند؟ مگر نه اینست که حتی هم اکنون نیز قوله امپریالیست ها و برادران بنیادگرا و غیر بنیادگرای آنان بالاست که در جمهوری های آسیای میانه قدرت در دست همان "کمونیست" های سابق متمرکز است؟ روشن است که دولتهای آسیای مرکزی راه مستقل و انقلابی را در پیش نگرفته اند و در البانیه عناصر وابسته به امپریالیزم، استقلال و رشد آنرا معـروض به خطری جـدی ساخته اند• ولی نکته اینجاسـت که به استثنای اقلیت بدنام و ناچیزی، در هیچکدام از کشـورهای مذکور مردم، رهایـی شانرا در بنیادگرایـی نمی بینند• وقتی از مردم کوچه و بازار جمهوری های



محصلان کوریای جنوبی پرچم امریکا را در برابر سفارت آنکشور در سوئیل آتش میزنند• در ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ بیش از ۰۰۰ ۱۵ نفر علیه فشار امریکا بر کوریـا در رابطه با واردات برنج خارجی، دست به تظاهرات خشماگینی زدند•

آسیـــای میانه پرسیـــده میشود خـــواهان چه نوع کشوری اند ، همه ضمن ابراز انزجار به ایران ، ترکیه را ترجیح میدهند که جمعیتش مسلمان است اما دولتش کاری به امور دینی مردم نداشته وآنرا موضوعی بین فرد و خدا میداند و پیشرفته تریـــن کشور مسلمان به حساب میآید۰

خیانتکاریـــها و سالوسیهـــای دولتهـــای مختلف را زیـــر نام اسلام و "نظام مصطفایـــی" تاریخ فراموش نخواهـــد کرد۰ و تنها بنیادگرایان بی شرم اند که سرنخ حوادث شوروی سابق و اروپای شـــرقی را در دست خود و آن کشور های اسلامی دانسته و سعی میکنند از آن به سود مکتب فاشیستی خود طرفی ببندند۰

جمهوری اسلامی ایران که از سر و روی آن خـــون ملت ایران میریزد ، در دنیا بعنوان منفورتریـــن رژیم تئوکراتیـــک پنداشته میشود۰

مگر پاکستان نبود که به اشاره امریکا در بحران سوئز و جنگ کوریا سرباز فرستاد؟ مگر ضیاً الحق این پدر و معلم اصلی گلبدین خاین و شرکاً نبود کـــه در اردن طبق نقشه سی آی ای و اسرائیل قتـــل عـــام فلسطینیان را فرماندهی میکرد؟ مگر دولت عربستان میتواند این داغ ننگ را از جبینش بزداید که حفظ مقدسترین زیارتگاه مسلمانان دنیا ، به پای امریکا افتاد و کرامت زنان عربستان را در برابر تفنگداران امریـــکا برباد داد و این در حالی بود که اسرائیـــل در سرزمینهای اشغالی کودکان فلسطینی را میکشت و ناقص العضو میکرد؟ درآنزمان "جهاد" اعلام شده از مکه علیه اسرائیـــل کجا رفته بـــود؟ عربســـتان حضور روسها در کشور ما را تجاوز خارجی خواند۰ اما آیا حکام فاسد

این کشور که زندگی ای افسانوی برای خـود درسـت کرده اند، ازیـن محکومیت ابدی تا گور برائت خواهند یافت که چگونه از "خارجی" از امریکا خواستند تا آنان را در برابر کشوری عرب در پناه گیـرد؟

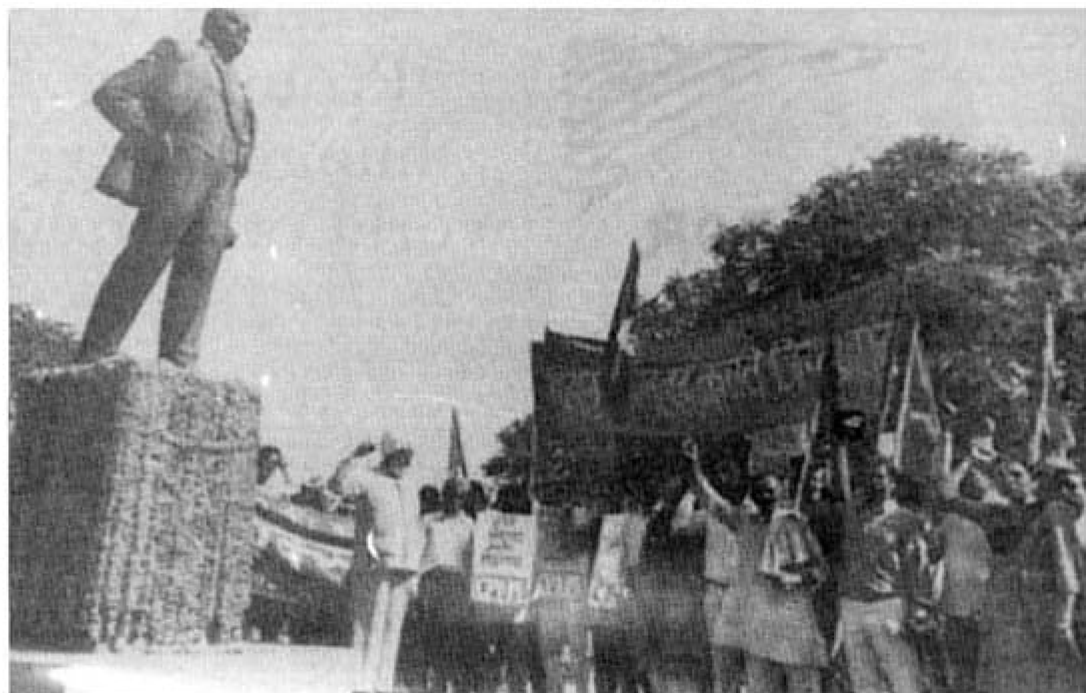
بنیادگرایان و برادران وطنی و بین المللی شان با هیچ تردستی ای قادر نیستند خود را از زنجیر امپریالیزم که بر گردن دارند، جدا وانمـود سازنـد. در سال ۱۹۵۳ جان فوستر دالس وزیـر خارجه وقـت امریکا، اسلام وابسته به امریکا را چنین توصیف کرد: "اسلام بهترین متحد امریکا علیه کمونیـزم در آسیا میباشد." و زبگنیـو برزنسکی مشاور امنیتی رئیـس جمهور، در ۱۹۹۱ هنگامیکه بنیادگرایی مدتها بود سرشت و مأموریت خاینانه و ماورای ارتجاعیش را در نقاط مختلف جهـان به اثبات رسانیـده بود، اظهـار داشـت: "بنیادگرایی اسلامی میتواند جلو کمونیزم را بگیرد."

امریـکا کلیه جنایاتش را بر ضد خلقها و کشور های آزادیخواه زیر نام "مبارزه علیه کمونیزم" انجام میداد. و این حلقه وصل آهنین بیـن امپریالیـزم و ارتجاع بنیادگرایـی هر دو را بازهم تا آخر بهم در پیونـدی ناگسستنی نگه خواهـد داشت. ولی ایـن نافی بروز تضاد هایی ـ گاه جدی ـ بین آنها نیست.

قصـد این نیست که لیستی از شرمساری های تاریخـی دولتهای اسلامـی چاکر امپریالیزم و ضد مردمی را بیآوریم. منظور اینست که کارنامه تمامی آنها، در گـذشتهء دور یا نزدیك، نه آنچنان سیـاه بوده که بتوانـد از خاطـره ها رفته و ناممکن تر از آن که مسلمانان آگاه

این روزگار هوس پیروی از آنها را کنند.

ملیـون ها مسلمان همانند صد ها ملیون غیر مسلمان کره زمین، خود را به قـرون سپری شده میخکوب نه میکنند و نه میتوانند. آنان به آینده به زندگی ای انسانی و رها از استثمار می اندیشـنـد و دیگر اجازه نخواهنـد داد بنیادگرایـان طفیلی، عوامفـریب و آلت دست امپریالیزم، ذهن شانرا در چنگال بگیرند.



اعضای ارشد حزب کمونیست هند (مارکسیـست) هفتاد و پنجمین سـالگرد انقلاب اکتبر را در برابر یك مجسمه لنین در دهلی برگزار کردند.

در حالیکه بورژوازی و ارتجاع قولهی "مرگ‌سوسیالیزم" را سر میدهند، ح.ك.هـ (م) انتخابات در ایالت تری پوره را میبرد، "گروه جنگ‌تودهای"، "شورای ملی سوسیالیستی ناگالند"، "جبهه آزادیبخش ملی تری پوره" و غیره سازمانهای چپ مبارزه مسلحانهی شانرا در آسام، اندراپرادیش و چند ایالت دیگر هند شدت میبخشند.

نویسنده‌ای پاکستانی میگوید: " ما (پاکستانی ها) ادعا میکنیم که کشوری ایدئولوژیکی هستیم، اما علم ایده های ما چیست و فلاسفه ما کدام اند؟ ملایان جاهلی که از تاریخ، اقتصاد، ریاضیات، علم و امور بین المللی بویی نمی برند؟ توده های بیسواد ما قابل ستایش اند که در انتخابات اخیر دست رد به سینه ملایان زدند. ولی آیا حکومت جدید به مدرنیزم و ترقی رو خواهد کرد؟ این مسئله‌ای است که باید دید. "

"افتخار" رخداد های اروپای شرقی و غیره (که احزاب و دولتهای آنها به علت ارتداد از ایده های سوسیالیزم علمی و دور شدن از پرلتاریا و دیگر زحمتکشان محکوم به زوال ذلتبار بودند) هرگز به اخوان و نظایرش نمیرسد چرا که بوی گند افکار و اعمال اینان مشام ملل آزادیخواه دنیا را بیشتر از آن آزار داده که بتواند برای اکثریت مسلمانان در بند ستم و استثمار افغانستان یا سایر کشور ها لحظه‌ای هم مطرح باشند.

آیا مرتجعان بنیادگرا و غیر آن حق دارند از اضمحلال شوروی، شادی مرگ باشند؟

خیر. شتر در خواب بیند پنبه دانه

نخست اینکه بار ها گفته ایم که امپریالیست ها و یاران بنیادگرا و غیر بنیادگرای آنان، به احزاب و دولتهایی که ربطی به مارکسیست ها ندارند نام مارکسیست و کمونیست و سوسیالیست و

انقلابی و ۰۰۰ مینهند و بعد به مناسبت جشن فرو ریختن آنها دیوانه وار میرقصند۰ مارکسیستهای انقلابی انحراف ایدئولوژیك مهلك احزاب شوروی و اروپای شرقی را مدتها قبل درك کرده و مبارزه‌ای پیگیر علیه آن را از یاد نبرده بودند۰ چسپیدن بنیادگرایان وطنی و شرکاً به مشخصاً کار و سرنوشت احزاب وطنفروش پرچم و خلق نیز به معنای بلند کردن سنگی است که فرق خود شانرا متلاشی میسازد۰



یك افسر بالا رتبه حین قرائت بیانیه‌ای برای طرفداران کمونیزم در خارج پارلمان در مسکو، مارچ ۱۹۹۳۰

روز های سیادت باند یلتسین و شرکاً که خود را به امپریالیزم فروخته اند دیری نخواهد پایید۰ زمانی فرا رسیدنیست که مردم روسیه با آن سنن کبیر انقلابی، کلیه خاینان به سوسیالیزم را به دار کشند۰

آیا روزی را که مثلاً طومار رژیم ایران و بنیادگرایان افغانستان درهم چیده شود، میتوان روز شکست اسلام و حذف آن از قلوب مردم ایران و افغانستان نامید؟ اگر نه، پس فقط باید مصلحت همآواز شدن با امپریالیزم، ضرورت عوامفریبی و کتمان حقایق بخاطر عجز در استدلال باشد که امحأ و باد شدن مشتی خاین بی مسلك را، شکست یکشبه‌ی سیستم علمی، فلسفی، اقتصادی و سیاسی ای خواند که طی کمتر از یك قرن، صدها ملیون انسان طالب رهایی از بهره کشی، آن را آگاهانه وبا قهرمانی های حماسی جاودان و قبول رنج ها و مرگ، درفش ایدئولوژیك خود قرار داده بودند.

بعد از وقایع شرق اروپا، خبرنگاری از قول اغلب کسانی که بر سر آرامگاه مارکس در لندن میآمدند، این حرف را شنیده بود: "او (مارکس) فراموش ناشدنیست زیرا اصول اساسی اقتصاد وی درست بود. میتوان از یك مسیحی پرسید که چرا پس از انکیزیسیون هنوزهم مسیح را دوست میدارد."

علمی که در پرتو آن انسان پرولتر و رنجبر راه نجات همیشگی از غل و زنجیر استثمار را در می یابد، شکست پذیر نیست. این را ادامه مبارزات انقلابی توده ها در سراسر گیتی اثبات میکند.

روحانیون شرافتمند و واقعبین نیز تأثیر مارکسیزم بر جوامع بشری را نادیده نمیگیرند. "فری بتو" کشیش برازیلی، صاحب سیزده کتاب و عضو "انجمن وحدت جهانی علمای الهیات جهان سوم" در ۱۹۸۵ نوشت: "آن واقعیتی که امریکای لاتین را درین قرن مشخص میکند چیست؟ وجود

شورشیان مسلح مارکسیست در جنوبشرقی بنگله دیش چهار نفر را به اتهام همکاری با پلیس اعدام کردند. حمله کنندگان مربوط "حزب کمونیست بنگال شرقی" بودند. این حزب و نیز "حزب کمونیست انقلابی" حق فعالیت قانونی ندارند. جنیدا یکی از چند ناحیه شرقی و غربی بنگله دیش بشمار میرود که گروههای مارکسیستی منجمله "سربهارا" (تهیدستان) در آنجا پایگاه هایی دارند.

خبرگزاری فرانسه، ۱۲ مارچ ۱۹۹۳

در ۱۹۹۲ "حزب سوسیالیست ترکیه" در کنگره‌ای با شرکت صدها تن نماینده تشکیل و علی اوندراندس بعنوان رئیس آن انتخاب گردید.

مقامات امنیتی جاپان از ترس حملهء مسلحانهء Kakurokyo (حزب انقلابی کارگران) و Chukaku (ارتش انقلابی خلق) به مناسبت مراسم ازدواج ولیعهد جاپان، هزاران پلیس را بسیج کرد.

خبرگزاریها، ۹ جون ۱۹۹۳

در ۸ نوامبر ۱۹۹۱ بیش از ۲۰۰ نفر از سراسر اتحاد شوروی به نمایندگی از "جنبش متحد برای لنینیزم و افکار کمونیستی" در لنینگراد گرد آمدند تا تأسیس "حزب کمونیست متحد بلشویکی" را اعلام کنند. کنگره زنی با نام نینا اردری یوا را به ریاست حزب برگزید.

قبل براین دو حزب دیگر یعنی "حزب کارگران کمونیست روسیه"، "اتحادیه کمونیستی روسیه" و نیز "گروه کار مسکو" در فدراسیون روسیه به وجود آمده بودند.

خبر گزاری ها، ۹ نوامبر ۱۹۹۱

در ۲۱ جولای ۱۹۹۳، "حزب کمونیست کارگری عراق" با شعار "زنده باد سوسیالیزم" و "آزادی، برابری، حکومت کارگری" ایجادش را اعلام داشت.

ملیونها انسانی است که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند درعین حال گرسنگی میکشند و انسان به حساب نمی آیند. و الهیات به اینجا رسیده است که اندیشه‌ی فلسفی برای درک علل اساسی و بنیادین وجود توده هایی که انسان به حساب نمیآیند کافی نیست. برای حل این مشکل لازم است که به علوم اجتماعی ـ حتی مارکسیزم ـ متوسل شویم. این مناسبات موجب پیدایش الهیات آزادیبخش شد که با تجارب آزادیخواهانه و نجاتبخش مسیحیت در امریکای لاتین مطابقت دارد.
ترسیدن از مارکسیزم مثل ترسیدن از ریاضیات است به این گمان که ریاضیات زیر تأثیر فیثاغورس است. امروزه کسی نمیتواند صادقانه از تضاد های اجتماعی حرف بزند و تا حدی خود را مدیون مفاهیمی که مارکس تنظیم کرد نداند. مهم نیست که این مفاهیم مارکسیستی هستند یا نیستند، مهم این است که این مفاهیم بتوانند واقعیت را به شیوه‌ای علمی توضیح دهند. حتی پاپ ژان پل دوم در نامه‌ای تحت عنوان "کار انسانی" که خطاب به عموم مسیحیان صادر کرد وقتی از برخورد های طبقاتی و عدم تساوی اجتماعی حرف میزند از مارکس اقتباس میکند :"پیش از آنکه از مارکسیزم به خاطر آنکه خود را خدانشناس معرفی میکند بترسیم باید از خود بپرسیم که این چه نوع جامعه‌ی عادلانه‌ای است که درین جهان به نام مسیحیت ایجاد کرده ایم؟"

حتی قهارترین دشمنان مارکسیزم هم از جاذبه عجیب آن حرف میزنند. همان جان فوستر دالس در کتابش "جنگ و صلح" ضمن تأیید اینکه برنامه تغییر اجتماعی که در اتحادشوروی رویدست است برای آنانیکه خود را ستمکش یا فریب خورده میدانند و همچنین برای آرمانگرایان

خواستار اصلاح جهان کشش فوق العاده‌ای دارد، نوشت که مارکسیزم "اندیشه ملیونها ملیون مردم را جلب کرده است." همینطور کارل پاپر پروفیسر پوهنتون لندن طی حمله به درك ماتریالیستی تاریخ، اذعان داشت که مارکسیزم جایگاهی یك سر و گردن بالاتر از کلیه



تظاهرات خشونت بار اول می (۱۹۹۳) در مسکو که مردم شعار میدادند: "از امروز ما جنگی میهنی را علیه این رژیم اعلام میکنیم." و "رفقا مسلح شوید ما باید ملیشیای توده‌ای تشکیل دهیم."

آیا خلق کبیر روسیه که با ۲۰ ملیون قربانی بر فاشیزم هیتلری غلبه یافتند، رژیم سگهای زنجیری امپریالیزم چون گورباچف و یلتسین و غیره را دیر مدتی تحمل خواهند کرد؟

تئوریهای اجتماعی پیشین را احراز میکند. به گمان او "بازگشت به علوم اجتماعی ماقبل مارکس ناممکن است."

عمال امپریالیزم در روسیه و سایر کشورها، هم بخاطر خوشرقصی در برابر امریکا و غرب و هم به سبب وحشت بی پایان از لنین و ارثیه اش، مجسمه های وی را سرنگون میسازند، نامش را از در و دیوار ها برمیدارند و جسدش را از آرامگاهش انتقال میدهند تا شاید بدینترتیب به بهترین وجه ممکن اظهار امتنان و عبودیت مقابل امپریالیزم را بجا آورده باشند. و اینجاست که بنیادگرایان و شرکاً فرصت را از دست نداده، میمون وار قهقهه سر میدهند تا به زعم خود شان انقلابیون پرلتری را به استهزأ و طعنه گرفته باشند.

ولی اینان از یاد میبرند که دلالان امپریالیزم با آن عملیات هر اندازه هم عریض و طویل، نمیتوانند راه و تئوریهای لنین، لنینیزم را نابود سازند. نبرد ملیونها کارگر و دهقان در سراسر گیتی بخاطر برپایی پیکره ها و نگهداری جسد لنین نبوده که حالا زیرپا شدن آنها، اراده و امید آنان را به مبارزه و پیروزی سست گرداند.

تنها تشکل های مزدور حزب شوروی که بنابر گفته‌ای اگر در مسکو باران میشد اینها هم بلافاصله چتری هایشان را بر سر میگرفتند بودند که با فروریختن آن احزاب و دولتهای "برادر" موجودیت ایدئولوژیك و تشکیلاتی خود را بلافاصله زاید دانسته و نکبت بارتر از پیش مقابل امپریالیزم و ارتجاع سر فرود آوردند. تنها برای

بورژوازی، روشنفکران ضد انقلابی، سازشکار و خاین اضمحلال شوروی به معنی پایان تاریخ بود. یعنی که دیگر پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیزم محرز شد، جنگ طبقاتی موضوعیتش را باخت، تلاش انسان بخاطر عدالت و رفاه اجتماعی و آزادیهای معنوی به نقطه‌ی نهایی اش رسیده، و اقتصاد بازار و دموکراسی بورژوایی راه حلهای قطعی مسایل بشری بشمار میروند.

ولی در تصویر واقعی جهان چه پیداست؟ روشنفکران سرکاری و انقیاد طلب معتقدند که به دنبال وقوع دگرگونیهای سه سال اخیر، جهان وارد عصر نوینی مبتنی بر "ارزشهای جهانشمول" و "صلح و صفا" گردیده است. اما حقایق بر روی آن روشنفکران مومیایی شده سیلی میزند.

از ۲۵۰ ملیون جمعیت امریکا، حدود ۹ ملیون نفر از نیروی کار آن بیکار است، یك نفر از هر ۱۰ نفر امریکایی غذای بخور نمیر دارد، ۴۵ ٪ کودکان سیاه و ۳۹ ٪ کودکان اسپانیایی آن در فقر زندگی میکنند.



در آسترالیا دهها هزار نفر از بیکاری و بی خانگی رنج میبرند

در دنیای کنونی تنها ۲۴ ٪ مردم ۸۰ ٪ منابع را مصرف میکنند و تنها ۵ ٪ جمعیت کره ارض که در امریکا هستند ۳۳ ٪ کل منابع را

مصرف میکنند، درامریکای شمالی نزدیك ۳۹ ملیون نفر و در امریکای لاتین ۱۸۳ ملیون نفر زیر خط فقر و ۸۲ ملیون نفر در اروپای غربی در وضعی فلاکتبار زیست دارند، بیش از ۳۰۰ ملیون نفر از جمعیت ۸۷۰ ملیونی هند در فقری شدید دست و پامیزنند و حد متوسط مزد درین کشور هر ساعت و برای افراد تنگدست تر حتی روزانه فقط ۲۰ سنت امریکایی است، سطح فقر در نیپال به ۷۱ ٪ میرسد، در جهان سوم ۵۰۰ ملیون نفر از گرسنگی و سؤ تغذیه رنج میبرند درحالیکه سالانه ۶۰۰ ملیون تن غله به حیوانات داده میشود تا دارا ها بتوانند گوشت بخورند. مرگ از قحطی و ایدز و دیگر امراض در افریقابیداد میکند، کمر همهٔ ملل جهان سوم زیر بیش از ۴۰ تریلیون دالر قرضه از کشور های سرمایه داری خم است. و تمام این مصایب که نمیتوان همه را درینجا عنوان کرد، در حالی تن و روح انسانها را میفرساید که اژدهای سرمایه دار اروپا و امریکا کوههایی از مواد غذایی را نمی گذارند به بازار عرضه شود، آنها را دفن، خشك یا تزریق میکنند که برای انسان قابل استفاده نباشند، تا مبادا قیمت ها پائین آمده و مقدار سود کاهش یابد.

کشورهای صنعتی با سیاست غارتگرانه و سلطه جویانه و با جمعیتی حدود ۵۰۰ ملیون نفر، زندگی را برای بقیه ۴/۲ بلیون نفر ساکن این سیاره دشوار و پررنج گردانیده اند. اگر به گفته‌ای جامعه اروپا تا قرن هجدهم به دو طبقه متضاد استثمار گران و استثمار شوندگان تقسیم شده بود، اکنون کل دنیا به دو طبقه متضاد ـ ملل امپریالیستی حاکم غرب و ملل محکوم شرق و افریقا (غارتگران و غارت شوندگان) تقسیم گردیده است.

این فاصله عظیم بین دو دسته از انسانها را محققی به درستی "آپارتاید کره ارضی" خوانده و نویسنده‌ای امریکایی وابسته به دولت میگوید: "ما در جهانی بسر میبریم که یك پنجم آن دارا و چهار پنجم آن نادار میباشد، دارا ها در کشور های غنی پخش هستند و نادارها در کشورهای فقیر، اغلب داراها دارای جلد سفید و نادارها تیره رنگ اند، در سرزمینهای ثروتمند برخوردهای قومی وجود دارد اما این برخوردها بین نادار ها خشونت بار است. "

ولی بقول نویسنده‌ای آمارها و واقعیتها با تمام اهمیتی که دارند تنهانصفی از حقیقت را بازگو میکنند. اینها عمق ماتم مادران و پدرانی را بیان نمی دارند که ناظر مرگ فرزندان شان از گرسنگی اند. اینها آتشی را ترسیم نمی نمایند که فرزندان شاهد مرگ مادران و پدران شان از بی دوایی در آن میسوزند. اینها از سوگ مردی سخن نمیگویند که در مقابل چشمانش به زنش تجاوز صورت میگیرد اما میداند که از هیچ منبع و قانونی نمیتواند استمداد کند.

آیا آمار ها قادر اند درد زخم هجوم گرگهای بنیادگرا بر کابل و مردمش را بنمایاند؟

در حالیکه امپریالیستها و مرتجعان راجع به "مرگ سوسیالیزم" فریاد شادی سر دادند، وضعیت دنیای سرمایه چگونه هست؟

انقلاب علمی و تکنیکی (اتوماتیکی شدن و استفاده از آدمکهای مصنوعی) تحت شرایط سرمایه داری صد ها هزار کارگر را بدون امید

یافتن شغلی، بیکار میسازد٠ در ۱۹۷۰ در ۲۴ کشور صنعتی ۵ ملیون بیکار وجود داشت اما بعد از ۲۰ سال ترقی شگرف صنعتی این رقم به ۳۳ ملیون افزایش یافته است٠ همچنین پیشرفت تکنیکی به جهانی شدن بازار انجامید که زندگی را زیر سلطه سرمایه داری طاقت فرسا گردانیده است٠ امروزه پول بسیار سریع به دور دنیا به حرکت درآمده میتواند و حمل و نقل سریع هرگونه تولید را وارد بازار جهانی میکند٠ این جهانی شدن، بخش هایی از تولید را به کشور هایی منتقل میسازد که مزد روزانه کارگران آنها بین ۵ تا ۱۰ دالر میباشد٠ این امر موجب افزایش بیکاری در جهان امپریالیستی میشود٠

تسخیر اروپای شرقی بوسیله امپریالیزم باعث افزایش بزرگ جهانی شدن بازار های سرمایه داری گردید٠ سرمایه داری، کارگر بلژیکی فابریکه فلکس واگن را در رقابت با کارگر اسکودا در جمهوری چك قرار میدهد٠ فابریکه مذکور که هر ساعت ۳۱ دالر به کارگر درآلمان میپردازد در اسکودا این مقدار بیش از ۳/۵ دالر نمیباشد٠ "بزنس ویك" مینویسد: "نیروی کار ارزان و آموزش دیدهی شرق خواهد توانست زمینه حل مسئله مزمن رقابت مؤسسات اروپایی را میسر سازد٠"

اکنون کشور های امپریالیستی جهت کسب سود بیشتر با پرداخت دستمزد های پائین، ۳ بلیون دالر را در پولند، چك، سلواکی و مجارستان سرمایه گذاری میکنند٠

آهنگ رشد در جامعه اروپایی که در ۱۹۹۳ صرفاً ۰/۸ ٪ بوده در ۱۹۹۴ فقط ۱/۸ ٪ پیشبینی میشود٠ حد متوسط بیکاری در سال جاری در جامعه

اروپایی به ۱۱ ٪ (بیش از ۱۶ ملیون نفر) بالغ میگردد. اما نرخ بیکاری در اسپانیه و آیرلند نزدیك به ۲۰ ٪ میباشد. بنابرین ولو میزان رشد به بالاتر از ۳ ٪ هم برسد مشکل بیکاری حل نمیشود. در صدی بیکاران در جاپان ۳ ، در بخش غربی آلمان ۷/۵ و در بخش شرقی آن ۱۵/۳ است. به تخمین نشریه ای اروپایی، ۴۰ ٪ کارگران این کشور از "کاروشی" یعنی مرگ به علت اضافه کاری، بیم دارند. رقم بیکاران



زنی در اجتماعی در خارج موزیم لنین، مسکو.

دیر یا زود پرلتاریای روسیه و دیگر جمهوری های شوروی سابق، با اتکأ به دو شمشیر ـ لنین و استالین ـ خود را از زیر یوغ ذلتبار دار و دستهٔ وابسته و فاشیستی یلتسین برهانند.

در فرانسه به بیش از ۳ ملیون و در اقیانوسیه این رقم به ۷ بالغ میشود. در آسترالیا حدود ۱۰۰ هزار جوان بی خانه اند. تنها ۱ ٪ جمعیت قریب ۲۰ ٪ ثروت را و ۱۰ ٪ دیگر ۵۵ ٪ کل ثروت این کشور را در دست دارند. در ۱۹۹۲ آهنگ رشد جاپان فقط ۱/۶ ٪، آلمان ۱/۵ ٪ و کشور های "گروه هفت" مجموعاً ۱ ٪ بود. فساد مالی و اقتصادی رسوایی برانگیز جاپان، ایتالیا و انگلستان و هم پیمانان آنها را با بحرانهای سیاسی پیهم دست به گریبان ساخته است. در تمام کشور های سرمایه داری تورم بیسابقه، عمیقتر شدن شکاف بین طبقات غنی و فقیر، افزایش مالیات و کاهش، بی خانگی، شرایط نامساعد کار و مراقبتهای صحی، اعتیاد به مواد مخدر، شیوع ایدز، آلودگی کشنده‌ی محیط زیست، بیماریهای ناشی از تشعشات هستوی و هزارویك مسئله دیگر، مردم را به اعتراض ها و اعتصابهای بزرگ میکشاند. در اروپای غربی اگر امروز مبارزه نو نازیها و نژاد پرستان عموماً علیه کارگران ترك و عرب مهاجر است، فردا به یقین شامل "سفید ها" شامل "برادران تمدن مسیحی" از پولند، رومانیه و چکوسلواکی نیز خواهد بود.

وضع در اروپای شرقی مصیبت بارتر ازین است. مردم این کشور ها بتدریج متوجه میشوند که بعد از واژگونی دکتاتوریهای احزاب فاسد و ضد پرولتری، اینك در زنجیرهای سنگین سرمایه داری، وابستگی و برباد رفتن غرور شان در برابر غرب گیر افتاده اند که نتایجش فقط با سالهای جنگ قابل مقایسه است.

کارگران سالخورده‌ی روسیه میگویند که حتی در بحبوحه جنگ ضد

هیتلر، بیشتر از امروز چیزی برای خوردن داشتند. مجلـه "فورچن" (۲۵ جنوری ۱۹۹۳) تصـدیق کـرد که "وضع در روسیه غیر قابل تحمل شـده اسـت." در شوروی سابق تعداد بیکـاران تا آخـر سال به ۱۵ ملیون خواهد رسید، ۳۰ ملیون کارمند دولت از کار برکنار خواهند شد، ۷۰ بلیون دالر به خارج مقروض است. اگر چه امپریالیستها به



خیابانهای مسکو و شهر های بزرگ در فاصله های کوتاه شاهد تظاهرات چند هـزار نفری میباشد. روی یك پوستر گورباچف نوشتـه شـده: "تو کشور را ویران کردی، آتش در انتظارت هست". پوستر دیگر گورباچف را با یونیفرم نازی نشان میدهـد و زیرش نوشته شـده: "هیتـلر، گـوبلز، گورباچـف همه نازیها اند."

یلتسین وعده ۲۴ بلیون دالر کمك را داده اند اما بخش اعظم این کمك باید همراه با بهره آن باز پرداخت شود۰ در روسیه قیمت یك کیلو ساسج ۳۵۰ روبل و معاش تقاعدی ماهانه ۲۰۰ روبل میباشد۰ از ۱۵۰ ملیون روسی ۸۵ ٪ آنان در سطح فقر قرار دارند۰ درآمد ناخالص ملی ۲۰ ٪ پائین آمده است۰ فحشای اطفال دامنگیر همه اجزای شوروی سابق میباشد۰ آزادی در اروپای شرقی به آزادی جنایتکاران، تبهکاران و لومپن بورژوازی بدل گردیده است ۰ در مسکو مافیای روسیه کنترول اضافه از نیمی از هوتل ها و مغازه های خصوصی شده را در دست گرفته است۰ درین کشور قریب ۵۰ ۰۰۰ کارخانه بزرگ دولتی در بازار آزاد به فروش گذاشته شده ولی از آنجائیکه خریداران روسی برای آنها وجود ندارد بناءً توسط سرمایه گذاران خارجی خریده میشوند که بعد از اصلاح آنها از عرق و کار ارزان پرلتاریای روسیه سود های کلانی به جیب میزنند۰ علاوه برین بر اساس سیاستهای یلتسین صدها فابریکه دیگر هم ورشکست گردیده و بدین گونه بر اردوی بیکاران و فقیران افزوده میشود۰ گفته روزنامه نگاری پاکستانی بجاست که روسیهٔ زیر بار غرب، باوجود دستاورد ها و منابع فراوانش، به کشوری جهان سوم تبدیل خواهد گشت۰ هرچند تصادم اخیر را یلتسین برد اما امکان بروز جنگهای داخلی شدیدی بهیچوجه از بین نرفته است۰

در آئینهٔ روسیه میتوان به وضع در کشورهای دیگر شرق نیز پی برد۰ میتوان دانست در چکوسلواکی چه خبر است وقتی رهبرش واسلاو هاول به اصطلاح هنرمند و نویسنده که با سی۰آی۰ای و رادیوی اروپای آزاد همکاری داشت، از ناتو بخاطر موضع آن طی ۴۰ سال جنگ سرد رسماً

تشکر میکند و اظهار میدارد که ناتو "وسیله‌ای جهت حفظ آزادی و ارزشهای تمدن غربی بوده است." افسران کشور های اروپای شرقی در مدارس ناتو تعلیمات می بینند.

قتل چائوسسکو و زنش در رومانیا نخستین دقیقه آزادی نامیده شد. ولی امروز این عنوان ها را برجسته مینویسند: "یك زن سی ساله‌ی رومانیایی فقط دو دالر امریکایی." "فحشای اطفال در بخارست فاجعه بار است." درین کشور قیمت ها ۴۴۴ ٪ بالا رفت و دستمزد حقیقی ۲۳ ٪ پائین آمده است.

در لیتوانیا، ۱۹ بنای یادبود برای اس اس ها برپا گردیده است. لتویا جمهوری ای دربند سرمایه های خارجی است و مافیا همه چیز را درآنجا تحت کنترول دارد.

به نام دموکراسی، در رومانیا از آنتنسکو رهبر فاشیست، در کروشیا از آنت پاولیك نازی، در سلواکیا از تسو همکار فاشیستها و در اوکرائین از استفان بندرا رهبر هیتلری اعاده حیثیت میشود. و میدانیم که یلتسین از ولادمیر رومانوف که وارث تزار هاست بخاطر "شیوه برخورد به شما در شرایط کمونیزم در حالیکه شما از نخبگان معنوی و روشنفکر کشور به شمار میروید" عذر خواهی کرد.

در یوگوسلاویای متحد، اقلیت مسلمانان برسمیت شناخته شده، حقوق برابر داشتند و با وجود مشکلاتی، هرگز با اینقدر خیانت و جنایت آشنا نبودند. اما اکنون "ایزت بیگویچ" با یاری رژیم ایران،

پاکستان ، عربستان ، کویت و حتی مزدوران گلبدینی، در صدد ایجاد کشوری مذهبی میباشد. ناسیونالیستهای مرتجع کروشیا ، سلوانیا و سربیا ضمن وحدت ضد کارگری و سوسیالیستی، باسگ جنگی بیرحمانه بین هم، در واقع خود را به صورت لقمه های کوچك و سهلی برای بلعیده شدن توسط آلمان و غیره کشور های امپریالیستی آماده میسازند.

در حال حاضر در یوگوسلاویا ، گرجستان ، تاجیکستان ، مولداویا ، ارمنستان و آذربائیجان نیز، سرمایه داری و ضد کمونیزم ارمغانش را که جنایت، تیره روزی و جنگ باشد عرضه کرده است. ولی آتش جنگهای شدید تر زیر نام ملیت و مذهب هنوز زیر خاکستر است. حل اختلافات بین اوکرائین و روسیه به این زودیها ممکن نیست. به نوشتهی روزنامه "فیگارو" : "اوکرائین قطعه غرب را بازی میکند. اوکرائین امیدوار است با سهمگیری در ایجاد یك اروپای آلمانی متشکل از پولند، چکسلواکیا ، مجارستان ، کروشیا ، سلوانیا و کشور های بالتیك، سود برد."

شاعری روسی تباهی و بحران فرهنگی و هنری غرب بورژوایی را "هرزه نگاری روح" خوانده بود و حال این تعبیر در کشور های اروپای شرقی که به دنبالچه های ذلیل بورژوازی غرب بدل شده اند، برجسته تر مصداق مییابد.

و در چنین اوضاعی است که امریکا از تحمیل "نظم نوین جهان" صحبت میکند. یعنی با اتکأ به تفوق نظامیش، میخواهد در ساحات

اقتصادی، سیاسی، تجارتی و فرهنگی نیز سیادت داشته باشد تا مبارزه‌ی آزادیخواهانه خلقهای جهان سوم را درهم شکسته، نشانی از سوسیالیزم باقی نگذارده و برعلاوه کشورهای پیشرفته سرمایه داری را در کشمکش و رقابت نگهدارد. این را امریکا علناً



"نظم نوین جهانی" طرح و نظام جدیدی است که امپریالیزم امریکا و متحدانش میخواهند برقرار شود تا کلیه کشور ها و خلقهای جهان را در شرایط به اصطلاح بعد از جنگ سرد، درچنگ خود نگهدارند.

زبان امپریالیزم امریکا مجله تایم زیر این عکس نوشته است: باوجود نظر بوش نسبت به امریکا بمثابه "آخرین و بهترین امید بشریت"، مردم سراسر کره زمین همراه با اعتراض کنندگان شهر نیویارک ــ از آن بیمناک اند که ایالات متحده برای تأمین سلطه اش میخواهد به اعمال ترور و قدرتی عریان متوسل شود. حتی هواخواهان بوش شك دارند از اینکه آرمان وی علل جنگ را کاهش دهد.

ابراز داشته است. *

بطور کلی امریکا میخواهد اروپای شرقی و جمهوری های سـابق شوروی را تحـت نظارت داشته، از نزدیك شدن روسیـه با جمـهوری های دیگر

---

* در دو سندی که وزارت دفاع امریکا در آغاز ۱۹۹۲ انتشار داد گفته میشود که امریکا "یگانه ابرقدرت" است و این موقعیت بایـد "بوسیله نیروی کافی نظامی پایـدار بماند تا جلـو هر کشور یا گروهی از کشورها را که علیه تفـوق امریکا بایستنـد، بگیـرد." "نظم جهانی که بعنوان آخرین تلاش از سوی امریکا تضمین شده این کشور را موظف میسـازد کـه وقتـی اقدامی دستجمعـی انجام گرفته نمیتواند، یا بحرانها ضرورت اقدامی فوری را ایجاب میکنند، باید بطور مستقل دست بکار شود." ("لومونـد دیپلماتیك" اپریل ۱۹۹۲، ص ۱ و ۱۴)

عالیتـرین مقـام نظامی امریکا جنرال کالن پاول مینویسد: "امریکا بایـد مسئولیت قدرتش را بدوش گیرد. ما باید بر دنیا حاکم باشیم. و ما بدون نیـرو های نظامی مان نمیتوانیم حاکم باشیم." ("فارن افیرز" زمستـان ۱۹۹۲ ـ ۱۹۹۳، دوره ۷۱)

و یك جنرال بحری امریکایی در خاطراتش اعتراف میکند که در دوران سـی سال خدمتـش در سه قاره، او با ایثـاری مذهبـی تنها و تنهـا برای حفظ و تأمین منافع سرمایه داری امریکا در زمینه نفت، شکر، میوه و بانك کار کرده اسـت.

جلـوگیری کند، پیـدایش قدرتهای مستقل نظامی و سیاسی را در جهان سـوم اجازه ندهـد، و نگذارد آلمان و جاپان به ابرقدرتهای رقیبش بدل گردند. آخریـن نمونه این رقابت امپریالیستی انعقاد "پیمان تجارت آزاد امریکـای شمالـی" (NAFTA) بیـن امریکا، کانادا و مکسیکو است.

امریکا اصـرار دارد مردم دنیا، جهان را یـك قطـبی بدانـنـد. اما این امپریالیزم درجنگ اقتصادی و سیاسی با غول های امپریالیستی دیگر (جاپان و آلمان) ناتوان است. راستـی آیا میتوان کشوری بـا هزاران بلیون دالر قرضه و ملیونها تن گرسنه و بیسواد را "یگانه ابرقـدرت" نامیـد که از جاپان، آلمان، عربستان و کویت استمـداد میجویـد تـاعلیه کشـور کوچکـی (عراق) جنگـی ۵۵ بلیـون دالـری را راه بیـندازد؟

اگر بقـای یك ابرقدرت صرفاً منوط به قدرت نظامیـش می بود، اتحاد شوروی باید ازبین نمی رفت. نقاط ضعف اجتماعی امریکا را که قبـلاً به آنها اشاره کردیم، باید درین ارزیابی از یاد نبرد.

از جانب دیگر آلمان میخواهد بر اروپای غربی کنتـرول داشته باشد تا بتواند با امریکا و جاپان رقابت کند. آلمان با قـدرت بزرگ اقتصادیش بـر اروپای متحد اعمال نفوذ خواهد داشت. وحدت سیاسـی اروپا به معنای قبول حکم قدرتمندترین عضو میباشد. آلمان از نظر نظامی نیز بـه اروپا نـیاز دارد تا در پوشش بیرق اروپا، توسعه جویـی هایـش را متحقق سازد. هلموت کول اعلام داشت: "وحـدت اروپـا



جوانان
نازی در
اجتماعی
در درسدن
آلمان·
۱۹۹۱

پاستور نیمولر رئیس کلیسای پروتستانت آلمان که مخالف هیتلر بود در بازداشتگاهی سرود :

در آلمان آنان به سراغ کمونیستها آمدند
و من حرف نزدم زیرا من کمونیست نبودم·
بعد آنان به سراغ یهودیان آمدند
و من حرف نزدم زیرا من یهود نبودم·
بعد آنان به سراغ تریدیونیونیست ها آمدند
و من حرف نزدم زیرا من تریدیونیونیست نبودم·
بعد آنان به سراغ کاتولیکها آمدند
و من حرف نزدم زیرا من یك پروتستانت بودم·
بعد آنان به سراغ من آمدند،
اما تا آنزمان کسی نبود که حرف بزند·

آیا با احیای سریع نژاد پرستی و فاشیزم در اروپا و بخصوص آلمان، تکرار این وضع غیر محتمل است؟

برای آلمان در حد وحدت خود آلمان اهمیت دارد. " ولی طبعاً عظیم ترین قدرت حاکم در اروپا قانون خودش را اجراً خواهد کرد. در ۱۰ دسامبر ۱۹۹۲ دوازده کشور اروپایی در ماتریخت از وحدت حرف زدند، در ۱۹ دسامبر آلمان بطور یکجانبه تصمیم به افزایش نرخ بهره‌اش گرفته و سایر کشور ها را مجبور به تعدیل سیاست اقتصادی شان کرد.

در ۱۹۹۰ آلمان با نفوسی قریب یك چهارم امریکا مال التجاره‌ای به ارزش ۳۹۱ بلیون دالر یعنی مساوی به امریکا در همانسال (۳۸۹ بلیون دالر) صادرات داشت. جاپان که دارای بزرگترین رشد اقتصادی دنیا در دهسال اخیر بوده است بین سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۹۰ حدود ۴۰۲ بلیون دالر سرمایه خالص صادر کرده است و از آلمان طی همین مدت ۳۱۳ بلیون دالر بوده است. امریکا در پنج سال اخیر بعلت قرضه خارجی و سرمایه گذاری ها در داخل، معادل تقریباً ۱۳/۲ بلیون دالر به شکل بهره یا سود سهام ضرر کرده است.

امریکا مخصوصاً خواهان سلطه بر سراسر امریکای لاتین، امریکای مرکزی، کارائیب و کانادا است. از لحاظ نظامی بر سایر نیروهای امپریالیستی برتری کامل دارد اما امپریالیزم جاپان همچون اولین قدرت مالی جهان با دایره نفوذ گسترده (جنوب شرق آسیا و اقیانوسیه) و امپریالیزم آلمان بصورت قدرت درجه یك صادراتی با بازار بسیار وسیع استثماری (اروپای شرقی، شوروی سابق) عرض اندام کرده اند. ولی این به آن معنا نیست که آلمان و جاپان تدارك مبدل شدن به قدرت اصلی نظامی را نمی بینند.

جاپان سومین کشور دارای بزرگترین بودجه نظامی دنیاست و آلمان بلیونها دالر هزینه نظامی دارد. آنچه در حال حاضر وضاحت دارد اینست که تضادهای امپریالیستی بطور روزافزون حدت میبابند و بدینترتیب ابطال نظریه "الترا امپریالیزم" کائوتسکی در آستانه قرن بیست و یکم نیز به ثبوت میرسد.

استالین سالها پیش در ۱۹۵۲ پیشبینی داهیانه‌ای کرد: "چه تضمینی وجود دارد که آلمان و جاپان مجدداً روی پای خود نه ایستاده، از وابستگی به امریکا خود را نه رهانیده و زندگی مستقلی را در پیش نگیرند؟ من فکر میکنیم یکچنین تضمینی وجود ندارد. ازین برمیآید که اجتناب ناپذیری جنگ بین کشورهای سرمایه داری به قوت خود باقیست."

بر مبنای قانون رشد نا موزون امپریالیستی، جنگ اقتصادی و سیاسی سه غول امپریالیستی واقعیتی عینی است. ولی آیا میتوان برخورد نظامی بین آنها را نفی کرد؟

پیمان ماتریخت به منظور وحدت اروپا با توجه به گرایش مقاومت مقابل امریکا و جاپان احتمالاً منعقد خواهد گشت لیکن این نقطه‌ی پایانی بر تضادهای میان کشورهای امضأ کننده به شمار نخواهد رفت.

شوروی و اروپای شرقی بد تحلیل رفتند اما تاریخ پایان نیافته است. نظام سرمایه داری کماکان دستخوش تضاد های درمان ناپذیر میباشد. تولید اجتماعی ابعاد جهانی بد خود گرفته است. اما این



نفی لنین نفی تاریخ است و لجن پاشیهای پست بر او از سوی امپریالیستها و سگهای شان ، از رفعت جایگاه لنینیزم در قلب و ذهن ملیونها ملیون انسان مبارز در سراسر جهان هرگز نخواهد کاست.

طرفداران ادامه مبارزه مسلحانه در سازمان آزادیبخش فلسطین در حال شعارنویسی در یک کمپ مهاجران .

مردم آگاه فلسطین به هیچ قیمتی نخواهند گذاشت حاصل سالها پیکار و قربانی دادنهای قهرمانانه‌ی شان بر سر میز مذاکره با اسرائیل برباد رود.

بورژوازی نه در لباس سوسیالیزم فرانسوامیترانی، نه احزاب سوسیال دموکرات و نه سبـزها ، نه آنطور که طرفداران کینز پیشنهاد میکنند با افزایش نقش دولت در اقتصـاد یا برعکس کاهـش مداخلـه دولت در اقتصاد آنچنان که نولیبرالها پیشنهاد میکنند، نه با درپیش گرفتن سیاست به اصطلاح مشارکت اجتماعـی و یا سیاست تزئید فشار بر طبقه کـارگر، نه با تمرکز فعالیت اقتصادی در چهار چوب ملی یا رانـدن آن در خـارج از مرز های ملی، و نه با هیچ تبلیغ و عوامفریبی ای قادر بـه حل ، پوشاندن و یا تخفیف دراز مدت تضاد های مذکور نیست.

پس از تجـاوز سیـاسی و اقتصادی امپریـالیزم بر شوروی و اروپـای شرقی، کشور های بیشتری دستخوش شورش، ناآرامی، بحران و جنگها با مضمون و اشکال مختلف گردیده اند. خطر جنگ جهانی از بین نرفته است ولی بازهم یگانه نیروی بازدارنده جنگ جهانـی، مبارزه پرلتاریا ، خلقها و ملل علیه امپریالیزم، بورژوازی و ارتجاع خواهد بود و بس. برخـلاف ادعای امپـریالیزم و سگهای زنجیریش، ستارەی پیکار برای رهایی از اسارت و استثمار بر فراز کره زمیـن افول نکرده اسـت.

امپـریالیزم امریـکا با تجاوز به عـراق ببهانـەی مجـازات رژیـم تولیـد و منافـع آن هنـوز در تملـك سرمایـه داران قـرار دارد. حرص سیری ناپـذیر مشـتی کوچك سرمایـه دار زندگی ای پر ادبار را بر ملیـونها کـارگر تحمیـل کـرده اسـت. از اینجاست کـه نظـام سرمایـه داری بعلت تضـاد های لاینحل ، بحران زائیهای ویـرانگر و مبـارزه توده های بـه جان آمـده، از درون منفجـر خـواهـد شـد.

فاشیستی صدام، خواست به ملل آزادیخواه دنیا بفهماند که تکنیك و امکانات نظامیش مقاومت ناپذیر است. اما دیدیم که خلق عراق نترسید و حتی حکومت صدام هم بر جا ماند. بعد این ابر قدرت ناگزیر بود تفنگدارانش را برای سرکوب شورشی خونین در قلب سرزمین خود در لس آنجلس اعزام دارد.

تئوریسنهای خیلی "متمدن" بورژوا همیشه خلقهای کشورهای عقب مانده را متهم به تن آسایی و عادت نداشتن به سختکوشی کرده و این را علت دست و پا زدن آنان در منجلاب تیره روزیها میگویند تا علت اصلی (غارت و استثمار اعمال نفوذ توسط سرمایه داری جهانی بر این کشورها) را استتار نموده باشند. اما "روشنفکران" طرفدار امپریالیزم نمیدانند که هرگونه رشد خلقهای جهان سوم بسته به پاره کردن زنجیر های امپریالیزم و پاسداران بومیش میباشد. اگر غیر ازین میبود مردم بینوای جهان سوم با دست خالی بر امپریالیستها یورش نبرده وآنان را منجی و حامی خود می پنداشتند. امریکا نه با شعار "بشر دوستی"، "کمك" و "دموکراسی" و نه با ظاهر ترسناکش نتوانست خلق تهیدست سومالیا را فریفته و آنان را از مبارزه قهرمانانه علیه ابرقدرتی باز دارد که مردم جهان سوم را به تحقیر گرفته و میگیرد. خلق سومالیا میدانست که امریکایی که از برخی ارتجاعی ترین و ضد دموکراتیك ترین رژیم های دنیا در افریقا، امریکای لاتین و آسیا حمایت میکند، ابداً با هلی کوپتر ها و تانکهای غول پیکرش، برای سومالیا "نان"، "دموکراسی" و "حقوق بشر" تقدیم نخواهد کرد. مقاومت دلیرانه مردم سومالیا برای خلقهای سراسر جهان مایه الهام و امید بوده و یکبار دیگر ثابت





امپریالیزم امریکا با یکچنین برخوردهایی به مردم سومالیا معنی واقعی "کمک" و "صلح طلبی" و "دفاع از حقوق بشر" را به نمایش گذاشته است. ▲

تفنگداران امریکایی در حالیکه میخواهند مبارزی سومالیایی را به قتل برسانند. ◄

مبارزین
سومالیایی
با جسد
پیلوت
کشته شده‌ی
امریکایی



خلق تهیدست اما آزادیخواه سومالیا که میدانستند اردوی امریکایی هرگز فرشته صلح و نجات نبوده و نیست بلکه برای غارت نفت، گاز، ذخایر بزرگ اورانیوم در صحرای اوگادن، دیگر منابع پر ارزش و اهمیت استراتژیك سومالیا، کشور شانرا زیر لوای ملل متحد مورد هجوم قرار داده اند، به پا خاستند و با مبارزه‌ای قهرمانانه، غرور و نخوت تجاوزکاران امریکایی را درهم شکسته و آنان را به خروج از خاك خود واداشتند.

ساخت که تکنولوژی و ارعاب امپریالیستی قادر به درهم شکستن ارادهی خلقی فقیر ولی آزادیخواه و مصمم نیست، ثابت ساخت ابرقدرتی که علاوه بر همهی نابسامانیهای دیگر، مایهی شورش های نوع لس آنجلس را درخود نهفته دارد، هرگز قادر نیست ژاندارم ۵ بلیون انسان باشد.

زورگویی های امپریالیستها خود حاکی از وجود جریان قوی مبارزات آزادیخواهانه در دنیاست. سرمنشی ناتو اعلام داشت: "ما دیگر نباید صرفاً به اساس قاعده کهنهی عدم مداخله در امور کشورهای دارای حق حاکمیت ملی، بی عدالتی ها را تحمل کنیم." طبعاً برای ناتو بدترین "بی عدالتیها" عبارتست از وجود مقاومت ضد امپریالیستی خلقها، وجود کشور های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، و تسلیم نشدن کشورهای مدعی سوسیالیست بودن در برابر تضییقات امپریالیزم.

کوبا، کوریای شمالی و چین مانند خارهایی در چشم امریکا می خلد؛ نبرد مسلحانه در کلمبیا و پیرو تحت رهبری کمونیست ها، امریکا و نوکرانش را به وحشت انداخته است. مك کالنز عضو مجلس نمایندگان امریکا گفت: "فکر میکنم راه درخشان یکانه و خطرناکترین گروه تروریستی است که اکنون برای امنیت ملی امریکابزرگترین تهدید درین نیمکره بشمار میرود. فکر میکنم دولت امریکا باید از هیچ اقدام ممکن بخاطر نابودی راه درخشان دریغ نورزد. درین جریان باید مطمئن باشیم که پرزیدنت فوجی موری میتواند بفهمد که در ازای کمك به منظور امحای راه درخشان، دموکراسی را به پیرو

باز گرداند ."

احزاب آبدیده‌ی مارکسیستی و انقلابی در ایران ، ترکیه و عراق مبارزات مسلحانه‌ی موفقی را رهبری میکنند .

دولت جاپان در جون ۱۹۹۳ به مناسبت جشن عروسی پرنس ناروهیتو ، ۳۰ ۰۰۰ پلیس را بسیج میکند تا از حمله مسلحانه‌ی کارکوروکیو (حزب کارگران و انقلابیون) و دیگر تشکل های چپ جلوگیری کرده باشد .

عملیات مسلحانه‌ی آزادیخواهان ایرلندی و آنچه در روسیه و یوگوسلاوی سابق میگذرد و نیز موج کم نظیر تظاهرات و اعتصابات کارگران در متن بحران های اقتصادی در سه سال اخیر خواب از چشم امپریالیزم انگلستان و بقیه کشورهای امپریالیستی اروپا میرباید .

بر بیرق مبارزه ظفرمند مردم افریقای جنوبی خون کرس هانی خون محبوب ترین رهبر "کنگره ملی افریقا" و حزب کمونیست آن کشور نقش بست . در تشییع جنازه وی ملیونها زحمتکش افریقای جنوبی شرکت جستند و دهها تن کشته شدند .

پایکوبی امریکا ، جاپان و متحدان و ارتجاع بین المللی در نیمکره‌ی آسیا نیز ، درین سه سال اول "دنیای صلح و صفای فارغ از جنگ سرد" ، سست و سست تر میشود وقتی صدای گلوله های اردوی نوین خلق تحت رهبری حزب کمونیست فلیپین و بیان اراده‌ی رزمنده‌ی آن به گوش شان میرسد که : "پس از چند بار ابراز آرزوی ما در بردن جنگ تا ده یا

بیست سال دیگر، اینك اعلام میکنیم که ما مایلیم مقاومت مسلحانه را با روحیه "داگوهوی" و اخلافش ادامه دهیم که هشتادوپنج سال تمام بلاوقفه با استعمار اسپانیا جنگیدند. بدون مقاومت مسلحانه‌ی مردم فلپین طی بیش از ۳۰۰ سال، استعماراسپانیا نمیتوانست فروریزد. سلطه‌ی خارجی و فئودالی در فلپین پایان نخواهد یافت اگر خلق فلپین از انقلاب مسلحانه دست گیرد."

جرقه های مبارزه مسلحانه‌ی انقلابی توسط تعدادی از سازمانها در چندین نقطه هندوستان بالاست و سایر مارکسیست های متشکل نیز قدرت مهمی را در کارزار سیاست آن کشور تشکیل میدهند.



طرفداران "کنگره ملی افریقا" در راهپیمایی بخاطر ابراز خشم و اعتراض نسبت به قتل کریس هانی، اپریل ۱۹۹۳.

نژاد پرستان و دیگر سگهای امپریالیزم با قتل کریس هانی ترس مرگبار خود را از زندگی و نفوذ یابی مارکسیزم در افریقای جنوبی به اثبات رسانیدند.

در نیپال مارکسیستها دومین قدرت سیاسی محسوب میشوند.

در کشور های اروپای شرقی زیر سلطه دلالان امپریالیزم نیز تاریخ به پایان نرسیده و مبارزه طبقاتی و فعالیتهای مارکسیستی اوجگیر است. در روسیه تا کنون تعدادی احزاب معتقد به مارکسیزم ـ لنینیزم تأسیس گردیده، تنها در مسکو در ۱۵ مارچ ۱۹۹۳ بمناسبت چهلمین سالگرد مرگ استالین بیش از صد هزار نفر در میدان سرخ گرد آمده بودند، در تظاهرات صد هزاری دیگر در ۲۹ نوامبر سال گذشته کارگری گرجستانی در واقع منادی احساسات و خواست اکثر کارگران شوروی سابق بود وقتی گفت: "رهبران به اصطلاح مستقل گرجستان و ارمنستان برادران سکه ی یلتسین اند. برای این جمهوری ها "آزادی" به معنی آزادی مردن از گرسنگی و کشته شدن در جنگهای ناسیونالیستی و به معنی ستم بر مردم و سرکوب مقاومت آنان است. رفقا، اگر شما یلتسین را بر اندازید، یلتسین های ماهم سقوط خواهند کرد." رهبر یکی از احزاب روسیه در ۲۹ فبروری ۱۹۹۳ اظهار داشت: "نبرد ما بخاطر معاش های کلان برای کمونیست ها نه بلکه بخاطر طبقه کارگر و دستاورد های اجتماعی انقلاب اکتبر است." بی جهت نیست که "نیویارک تایمز" در ۲ فبروری ۱۹۹۳ از زبان سرمایه گذاری غربی راجع به ذهنیت سرمایه داران روسی نوشت: "هم اکنون در اغلب مؤسسات روسی این احساس وجود دارد که اکتبر ۱۹۱۷ در راه است و این آخرین روز ها میباشد."

همین سان است وضع در پولند، رومانیه و دیگر کشور های شرق اروپا• هیچ ماهی نیست که نمایشات کارگران، شهر های مهم این کشور ها را به لــرزه درنیــاورد•



زنی دهقان در کنار آرمگاه استالین به مناسبت بزرگداشت چهلمین سال درگذشت وی در مسکو، ۶ مارچ ۱۹۹۳

استالین بدون شك مرتکب اشتباهاتی بوده است• ولی رویزیونیستها و دیگر خاینان تنها با حمله و نفی استالین پس از مرگ وی بود که میتوانستند بر مارکسیزم یورش برند• استالین در قلب مردم زنده است•

روسها پنجاهمین سالگرد پیروزی شوروی در جنگ دوم را در ولگوگراد (استالینگراد سابق) برگزار کردند، جنوری ۱۹۹۳.

نتایج انتخابات اخیر در پولند و لتوانیا نشاندهنده روگردانی مردم از رهبران وابسته به غرب و مخالفت با سیاست خصوصی کردن ها و "مکانیزم بازار" سرمایه داری بود.

البته مبارزه مردم اروپای شرقی همانند مبارزات مردم سایر کشورها پروسه ایست در آغاز کمتر محسوس که رفته رفته رشد میکند، مراحلی را می پیماید تا به جنبشی عظیم بدل شود.

پس منظره کلی جهان حکایت از چه دارد؟

حکایت از آن دارد که خلاف حکم آقای فوکو یاما، تاریخ به آخرش نرسیده است. تکانهای شدید مبارزات طبقاتی به اشکال مختلف از واشنگتن و لس آنجلس گرفته تا پیرو و اندونیزیا و آسترالیا و ایران و سومالیا و آیرلند و مسکو محسوس است. مبارزه طبقاتی نه اختراع کمونیست هاست ونه افراد دیگر. کمونیست ها "تنها روابط منتج از مبارزه طبقاتی موجود را که در برابر چشمان ما جاریست، بیان میدارند." تا زمانیکه استثمارکر و ستمگر وجود دارد، مبارزه طبقاتی نیز با فرمان و تبلیغ هیچ فیلسوف، هیچ امپریالیزمی و هیچ سر مرتجع بنیادکرا یا لیبرالی از بین رفته نمیتواند.

پس منظر کلی جهان حکایت ازین دارد که وقتی مبارزه طبقاتی رشد و تکامل کنونی را شکل بخشد و برازنده ترین آگاهی انسان را تعیین کند، آنگاه مشعل این علم انقلابی، علم مبارزه طبقاتی

برخی شعار های تظاهرات چند ده هزار نفری در مسکو:

"پرچمهای سرخ ما جوابی است به یلتسین که گفت دیگر به کمونیزم اجازه نخواهد داد سرش را بلند کند."

"دولت یلتسین تنها به منافع مافیا و سرمایه خارجی خدمت میکند."

"مرگ بر دموکرات های وابسته"، "بازار آزاد طنابی است بر گردن زحمتکشان"



"ما بخاطر بازگشت به راه سوسیالیستی میجنگیم. ما به این سرمایه داری وحشی نیاز نداریم"

سرگئی بابورین قانون دان گفت: "دیوار های کرملن از فریاد ما نمی لرزند، کسانیکه در درون آن هستند می لرزند..."

"یلتسین عامل سیاه است"

"در شرایط سوسیالیزم، آنانی که کار میکردند خوب میخوردند، حالا برعکس شده، آنانی که صادقانه کار میکنند چیزی برای خوردن ندارند."

نیز خاموشی نخواهد داشت. و همانطوریکه استالین میگوید: "برای نابودی مارکسیزم میباید طبقه کارگر نابود شود. اما نابودی طبقه کارگر ممکن نیست."

پس هنوز آن شبح، شبح کمونیزم در گشت و گذار است ولی نه تنها در اروپا که در چهار قاره در کلیه کشورها. امروز هم وجود همین شبح است که امپریالیستها، فاشیستها، بنیادگرایان و سایر مرتجعان سراسر جهان را لرزان و در وحشت نگه داشته است.

رفقا، ما با شعار دادن دل خوش نمیداریم. به میهن خود توجه کنیم. کرگسان پلید اخوانی میخواهند با همیاری امپریالیستها و ارتجاع جهانی، خون و روح خلق بس زجردیده‌ی ما را مکیده و در چنگ داشته باشند. نه فیلسوف نمایی، نه عرفان منشی و نه به اصطلاح تازه اندیشی کاری از پیش نمی برند. مسئله بسیار ساده است همانست که بود: مبارزه‌ی استوار انقلابی و تا به آخر یا تسلیم و سازش با سگهای امپریالیزم و ارتجاع. راه سومی وجود ندارد. پیروزیهای امپریالیزم و سگهای بنیادگراوغیر بنیادگرایش گذراست.

صدای دیمتروف سالها قبل در محکمه‌ی فاشیستی طنین افکند: "چرخ تاریخ در گردش است ... و هیچکسی با هیچ اقدامی خرابکارانه، زندان و یا حکم مرگ، یارای متوقف ساختن آنرا نخواهد داشت. این چرخ در گردش است و در گردش خواهد بود تا پیروزی نهایی کمونیزم!"

و ما بنوبه خود همین ندای خروشنده‌ی انقلابی را حقیقت میدانیم. ما

باور راسخ داریم که اگر مارکسیزم ـ لنینیزم ـ اندیشه مائوتسه دون را در شـــرایط مشخص کشور تلفیق بخشیم، امر ما ـ رهایـــی و سعـــادت خلـــق ما ـ تحقق پذیر میگردد۰ این آرمان و حقیقتی است که رهبران، ارزنده ترین همرزمان، و کادر هـــای ســـازمـــان مـــا و سازمانهای دیگر در راه آن از جان شان گذشتند۰ این عشق و راه با خون ما هم عجین شده که تنها با جان ما بدر رود!

حقیقت با ماست، در راه شهیدان به پیش!

آدرس:

PLK Nr. 167084E
Hauptpost
5000 Köln 1
Germany

تو گلرنگ جهانی
تیغ جوهر زده‌ی کارگرانی
عصر در پیچ و خم است
این ندا از تو که بر قامت تاریخ فرو می آید
عصر در پیچ و خم است
تاکه چرخ و چکش و داس
بر پهنه‌ی روز
تك تکی دور جهان بنماید
آبله دستی ز شر و شور چکش
عرقآلود و غمین
آه که پنجه بشکسته نهان بنماید
آیـــت تو بجهان!
هیبت تو بجهان!

بخشی از شعر "مشعل راه بشر" سروده‌ی "یاغر" — ۱۳۲۰

برخی از سایر نشریات سازمان

قسم به خونت رفیق!



- اسنادی از محفلی به مناسبت چهارمین سالگرد شهادت

داکتر فیض احمد

بنیانگذار و رهبر سازمان رهایی افغانستان

۲۱ عقرب ۱۳۶۹

در باره چند مسئله ی حاد کنونی

در باره مسئله زن

در باره اپورتونیستهای اخیر

طبقات و مبارزه طبقاتی

اروپای شرقی

تمام راه ها به سرمایه داری نمی انجامد

در باره ضربات سال ۱۳۶۵ بر سازمان

زنده و فروزان باد

شعله های نبرد پرولتری میهن ما

در چین چه گذشت؟

جون ۱۹۸۹







آنچه من می بینم
ماندن دریاست،
رستن و از نو رستن باغ است،
کشش شب به سوی روز است،
گذرا بودن موج و گل و شبنم نیست•
گرچه ما میگذریم،
راه می ماند
غم نیست•

از انتشارات سازمان رهایی افغانستان
جدی ۱۳۷۲